

گفتگو

۱. دکتور محمد رضا دہشیری

۲. آقای علی دارابی

۳. حجت الاسلام والمسلمین محمد جواد ابوالقاسمی

۴. دکتور محمد صادق کوشکی

اشاره:

به تناسب محور مطالب این شماره «انقلاب اسلامی و مفهوم توسعه‌ی فرهنگی» با چند تن از استادان محترم حوزه و دانشگاه آقایان:

۱- دکتر محمدرضا دهشیری (استادیار علوم سیاسی دانشکده روابط

بین‌الملل)

۲- آقای علی دارابی (نویسنده، معاون پژوهش و برنامه‌ریزی شورای

هماهنگی تبلیغات اسلامی)

۳- حجت‌الاسلام والمسلمین محمد جواد ابوالقاسمی (محقق و مدرس

دانشگاه)

۴- دکتر محمدصادق کوشکی (محقق و مدرس دانشگاه)

گفتگویی صورت گرفت، که با سپاس فراوان از اساتید فاضل گرانقدر،

دیدگاهها و تحلیلهای ایشان را در پاسخ به پرسشهای زیر به نظر علاقه‌مندان و

خوانندگان محترم می‌رساند:

ژوئیه‌شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رساله جامع علوم انسانی ***

۱- توسعه را در چه فضایی قابل تعریف می‌دانید و چه شناسه‌ای در تعریف آن بیان می‌کنید؟

۲- با عنایت به تعریفی که از توسعه دارید، توسعه‌ی فرهنگی را چه می‌دانید و مؤلفه‌های آن را در چه مواردی می‌پندارید؟

۳- نقش و تأثیر انقلاب اسلامی را در توسعه‌ی فرهنگی ایران زمین چگونه تبیین می‌نمایید؟

۴- عوامل توسعه ساز را در حوزه‌ی توسعه‌ی فرهنگی ایران زمین در دو محدوده‌ی حوزه و دانشگاه دانسته‌اند، نظر شما چیست؟ آیا عوامل و ژباز دیگران دیگری در این حوزه قابل تشخیص نیست؟ نقش این عوامل و مکانیسم ارتباط آنها را با توسعه‌ی فرهنگی توضیح دهید.

۵- انقلاب اسلامی در نهادسازی توسعه‌ی فرهنگی تا چه اندازه موفق بوده است؟ عر چه پیوندی میان اسلام‌گرایی و توسعه‌ی فرهنگی قائل هستند؟

- ۷- لوازم، پیش شرطها و پیش انگارش‌های توسعه‌ی فرهنگی را در حوزه‌ی پیشاروی انقلاب اسلامی در آستانه ربع قرن دوم انقلاب چه می‌دانید.
- ۸- یکی از مباحث مهم در این حوزه بحث سنت و مدرنیته است، در چارچوبه مؤلفه‌های ناظر بر انقلاب اسلامی در این ارتباط چه نظری دارید؟

دکتر دهشیری

جواب سؤال ۱:

توسعه دارای دو بعد است؛ یکی به معنای تنوع زیرساختهای فکری، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است، بدین معنا که امکان آن وجود داشته باشد که نهادها و گروههای مختلف در فرایند مزبور سهیم باشند؛ بعد دیگر توسعه، کاهش تصدی‌گری دولت مبنی بر مشارکت فعال نهادهای جامعه‌ی مدنی است به گونه‌ای که موجب تحقق دولت حداقلی می‌گردد. البته تنوع زیرساختهای توسعه به معنای عدم ارتباط این زیرساختها با یکدیگر نیست، بلکه کلیه‌ی جوانب توسعه باید همانند ظروف مرتبطه به شکل مرتبط و هماهنگ عمل نمایند تا بتوانند بستری مناسب را برای توسعه‌ی همه جانبه‌ی کشور فراهم نمایند.

جواب سؤال ۲:

توسعه‌ی فرهنگی به معنای تنوع زیرساختهای فرهنگی و حضور نهادهای غیر دولتی در فرایند فرهنگ سازی است. در این رابطه شایسته است لایه‌های فرهنگ شناسایی شود تا توسعه‌ی فرهنگی در هر یک از آنها نیز مشخص گردد.

اصولاً فرهنگ دارای چندین لایه است. باورها و اعتقادات به عنوان اولین لایه محسوب می‌شود که نوع نگرش فرد را نسبت به انسان، جهان هستی و خالق آن مشخص می‌نماید.

لایه‌ی دوم فرهنگ، ارزشها هستند که به معنای بایدها و نبایدهاست.

سومین لایه‌ی فرهنگ، هنجارها می‌باشند که در واقع الگوهای رفتاری برآمده از

اسطوره‌ها و نمادها نیز لایه‌ی چهارم فرهنگ را تشکیل می‌دهند. تفاوت اسطوره و افسانه در این است که اسطوره‌ها جنبه‌ی واقعی دارند، ولی افسانه‌ها جنبه‌ی تخیلی دارند، بنابراین نمادهای یک کشور شامل مشاهیر ادبی و هنری و علمی و شخصیت‌های سیاسی تاریخی اسطوره‌های فرهنگی آن کشور را تشکیل می‌دهند. علاوه بر این سرود ملی، زبان، خط و پرچم نیز نمادهای رسمی فرهنگ کشورها بشمار می‌آیند.

لایه‌ی پنجم فرهنگ، شامل آیین‌ها و آداب و رسوم ملی است که مراسم انتقالی، اعیاد و وفیات و جشن‌های سنتی و رسوم محلی را در بر می‌گیرد.

لایه‌ی آخر فرهنگ، شامل مجموعه‌ی فناوری‌ها و پیشرفتهایی می‌شود که در عرصه دانش و فناوری صورت گرفته و می‌تواند موجب ارتقای فرهنگ جامعه گردد.

آنچه که از آن به عنوان توسعه‌ی فرهنگی یاد می‌شود به معنای تغییر در هسته‌ی فرهنگ یعنی باورها، ارزشها و هنجارها نیست، بلکه به معنای تغییر در لایه‌های چهارم تا ششم می‌باشد که فرهنگ را تشکیل می‌دهند. یعنی اگر فرهنگ دارای دو قشر زیرین و زبرین باشد، قشر زیرین همیشه ثابت است که شامل باورها، اعتقادات، ارزشها، و هنجارهاست، ولی قشر زبرین که شامل اسطوره‌ها و آداب و فناوری‌هاست متغیر است. توسعه‌ی فرهنگی به معنای منطبق کردن شرایط جامعه با مقتضیات زمان و مکان است، به گونه‌ای که با توجه به تغییرات در فناوری‌ها، شاهد ارتقای لایه‌های زبرین فرهنگ باشیم. اینجاست که تمایز بین دو واژه‌ی «فرهنگ‌پذیری» (Acculturation) و «فرهنگ‌گرایی» (Culturalism) مشخص می‌شود.

فرهنگ‌پذیری به معنای تغییر در باورها، ارزشها و هنجارهای یک ملت است که می‌تواند متأثر از فرهنگ بیگانه و مهاجم باشد که اصولاً در فرایند تهاجم فرهنگی، فرهنگ میهمان بر فرهنگ میزبان تفوق پیدا می‌کند.

ولی در بحث فرهنگ‌گرایی تغییرات فقط در لایه‌های زبرین یک فرهنگ به وجود می‌آید و زیرساختهای فرهنگی یا هسته‌ی فرهنگ از تغییر مصون می‌ماند.

با توجه به این امر، توسعه‌ی فرهنگی نیازمند تحقق مقدماتی چند است.

اولاً، دولت باید از تصدی‌گری امور فرهنگی پرهیز کند و آن را به نهادهای فرهنگی غیردولتی بسپارد، یعنی نهادهای جامعه‌ی مدنی بتوانند در فرایند فرهنگ‌سازی یک

جامعه نقش آفرین باشند.

ثانیاً، تنوع زیرساختهای فرهنگی به گونه‌ای باشد که در ارتباط دائم با بخشهای اقتصادی سیاسی و اجتماعی باشد.

اگر ما نگرش پارسونزی داشته باشیم بین چهار مقوله‌ی اقتصاد، سیاست، فرهنگ و اجتماع همانند ظروف مرتبط رابطه‌ی منسجم و منظمی برقرار است و یکی از این مقوله‌ها بر سایر مقوله‌ها تسلط و استیلا ندارد.

بنابراین، توسعه‌ی فرهنگی زمانی تحقق می‌یابد که شاهد استیلا‌ی سیاست بر فرهنگ نباشیم، بلکه فرهنگ در عرض سیاست و اقتصاد و اجتماع عمل نماید و حتی بتواند بالاتر از آنها به تأثیرگذاری بپردازد.

با توجه به این موارد، باید بین عناصر عمومی و تخصصی فرهنگ نیز تمایز قائل شویم. عناصر عمومی فرهنگ بیشتر جنبه‌های رفتاری هستند که بین تمام مردم جامعه عمومیت دارد، و شامل مواردی می‌شود که مربوط به آداب و سنن جامعه بوده و به صورت عُرف در آمده‌اند، که تغییر در آنها ضرورتاً به معنای توسعه‌ی فرهنگی نیست، بلکه بیشتر عناصر تخصصی هستند که در فرایند توسعه‌ی فرهنگی حائز اهمیت می‌باشند.

با تخصصی شدن امور، نقش‌ها نیز تخصصی می‌شود یعنی فردی که فعالیت فرهنگی انجام می‌دهد باید از پرداختن به امور سیاسی پرهیز نماید و بالعکس. یعنی تمایز نقشها و تخصصی شدن امور موجب توسعه‌ی فرهنگی می‌گردد که مسلماً نیازمند توجه به تخصص، دانش و فناوری‌هاست.

در انقلاب اسلامی، توسعه‌ی فرهنگی صرفاً به ابعاد تخصصی مربوط نمی‌شود، بلکه این تخصص باید منطبق بر زیرساختهای فکری و بومی جامعه باشد. در اینجا است که علاوه بر تخصص، تعهد نیز مدنظر و مورد توجه قرار می‌گیرد. یعنی امکان آن وجود دارد که در عین حفظ سنت‌ها از مظاهر مدرنیته نیز بهره‌برداری نماییم.

بنابراین، توسعه‌ی فرهنگی در ایران مستلزم توجه به مدرنیته در روستاها و اهتمام به سنت در زیرساختهای فرهنگی است.

با توجه به اینکه انقلاب اسلامی ایران یک انقلاب فرهنگی بود و بر عناصر نرم‌افزاری قدرت تأکید داشت و طبق نظر فوکو انقلابی بود که روحی در کالبد جهان بی‌روح دمید، بنابراین ویژگی فرهنگی انقلاب که بر مقوله‌هایی از قبیل استقلال، آزادی، حقوق‌طلبی و عدالت استوار بود از تمایز آشکاری در مقایسه با سایر انقلابها برخوردار بود.

در انقلاب اسلامی ایران فرهنگ به عنوان نوعی قدرت معنوی دارای اهمیت گردید، زیرا فرهنگ در جامعه‌ی ایران زمین بر زیرساختهای ارزشی و مذهبی استوار بود، در نتیجه انقلاب اسلامی ایران توانست فرهنگ را از بُعد روساخت فرهنگی که فقط به آداب و رسوم و نمادها و فناوری‌ها محدود می‌شد به زیرساخت‌های فرهنگی که شامل باورها، ارزشها و هنجارها می‌شد نیز تعمیم و گسترش بخشد و نگرشی موسع از مقوله‌ی فرهنگ ارائه دهد.

به همین جهت انقلاب اسلامی توانست ابعاد معنوی به فرهنگ ببخشد، یعنی اگر در گذشته بعد مادی فرهنگ مطرح بود، انقلاب اسلامی توانست دو جهت مادی و معنوی فرهنگ را همزمان مورد توجه قرار دهد.

نکته‌ی دوم این است که با توجه به اینکه انقلاب اسلامی خواهان اصلاحات در تفکر اجتماعی و سامان بخشی به اوضاع و احوال اجتماعی از طریق واژگون‌سازی نظام کهنه‌ی سلطنتی و ایجاد نظم نوین مبتنی بر فرهنگ اسلامی بود، توانست فرهنگ وابسته را که دارای گرایش‌های استعماری بود از بین ببرد و فرهنگ استقلالی را جایگزین آن نماید.

بنابراین، توسعه‌ی فرهنگی در انقلاب اسلامی بر اساس عنایت به زیرساختهای بومی شکل گرفت که از بین بردن کلیه‌ی مظاهر فرهنگ استعماری را مورد توجه قرار داد.

همچنین انقلاب اسلامی توانست فرهنگ سیاسی وابسته را به استقلال رهنمون سازد و روح جدیدی در فرهنگ عمومی بدمد به گونه‌ای که به عنوان مثال در زمان جنگ با فرهنگ بسیجی همراه شد که بر بسیج عموم مردم در حمایت از کیان نظام اسلامی استوار بود و پس از آن نیز فرهنگ مشارکتی را به ارمغان آورد که در بردارنده‌ی مشارکت عموم در بازسازی کشور بود.

بنابراین، انقلاب اسلامی ایران توانست هم ابعاد نوینی به فرهنگ ببخشد، هم فرهنگ را

۷۵ اساس و پایه‌ی سیاست قرار دهد و هم فرهنگ را از حالت وابستگی و به قول حضرت امام(ره) از حالت انگلی و وابستگی خارج کند و به آن ابعاد بومی و جهت استقلالی بخشد.

جواب سؤال ۴:

در امر توسعه، هم باید به ساختار و هم فرایند توسعه توجه کنیم. در نگرش ساختاری به عواملی از قبیل بازیگران و نحوه‌ی توزیع قدرت توجه می‌شود. و در فرایند به نوع و نحوه‌ی تعامل و ارتباط بین وجوه قدرت و رفتارها و ایستارهای بازیگران در قبال یکدیگر توجه می‌شود.

در توسعه‌ی فرهنگی، بازیگران نقش آفرین شامل نخبگان فکری، ارتباطاتی و رسانه‌ای، نخبگان سمبلیک، مورخان، روزنامه‌نگاران و نویسندگان هستند.

بنابراین، حوزه و دانشگاه به عنوان دو منبعی که می‌توانند به پرورش نیروهای نخبه‌ی فکری اهتمام نمایند، حائز اهمیت هستند، ولی تنها نهادهای فرهنگی محسوب نمی‌شوند.

علاوه بر حوزه و دانشگاه، مراکز و انجمنهای فرهنگی نیز می‌توانند فعالیت نمایند. خوشبختانه با توجه به پیام آزاداندیشی مقام معظم رهبری مبنی بر زدودن غبارهای تحجر از مباحث علمی، شاهد شکل گرفتن کرسی بحثهای آزاد در دانشگاهها و همچنین خارج از آن خواهیم بود. که این نشان‌دهنده‌ی اهمیت انجمن‌ها و نهادهای فرهنگی غیر دولتی در کنار دانشگاه و حوزه است.

نکته‌ی بعدی نحوه‌ی توزیع قدرت می‌باشد که چگونه قدرت بین عرصه‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی توزیع شده است.

متأسفانه در حال حاضر امور فرهنگی جایگاه پایین‌تری در مقایسه با اقتصاد و سیاست یافته است که این موضوع در برنامه‌های اول و دوم و سوم توسعه مشهود است، به گونه‌ای که فرهنگ در جایگاه سوم اهمیت قرار گرفته است.

از دیدگاه فرایندی نحوه‌ی تعامل نهادهای فرهنگی با یکدیگر و با دیگر نهادهای موجود نیز باید مشخص شود. امروزه بیشتر نهادهای فرهنگی دولت ساخته هستند که کمتر برخاسته و برآمده از نیازهای فکری نخبگان جامعه‌اند.

از سوی دیگر، نحوه‌ی نظارت بر امور فرهنگی نیز مشخص نیست، به گونه‌ای که نهادهای مختلفی بر امور فرهنگی نظارت و دخالت دارند که شایسته است نسبت به

تمایز کارکردی و پرهیز از اختلاط نقش‌ها اهتمام فزون‌تری مبذول گردد. مسلماً توسعه‌ی فرهنگی در صورتی با موفقیت همراه خواهد بود که نقش نهادهای فرهنگی و نحوه‌ی تعامل آنها با یکدیگر کاملاً مشخص و معلوم باشد. در این رابطه باید بین عوامل جامعه‌پذیر نوعی هماهنگی و انسجام نیز برقرار باشد. عوامل جامعه‌پذیر عبارتند از: خانواده، گروه‌های همسال، مدارس و دانشگاه‌ها، رسانه‌ها و نظام سیاسی حاکم بر کشور.

اگر بین نهادهای جامعه‌پذیر کننده‌ی فرد همگونی و انسجام وجود داشته باشد توسعه‌ی فرهنگی موفق خواهد بود، ولی اگر هر یک از این نهادها به خنثی کردن عملکرد یکدیگر بپردازند ما شاهد نوعی واگرایی فرهنگی خواهیم بود. از این رو برای موفقیت توسعه‌ی فرهنگی نیازمند تعریف ابرسیستم فرهنگی در کشور هستیم. ابرسیستم فرهنگی به معنای نظام هنجاری و ارزشی فراگیر است که کلید آحاد جامعه آن را پذیرفته باشند و به آن نیز اعتقاد داشته باشند و این اعتقاد هم در نهاد خانواده و هم در نهاد مدرسه و در سایر نهادهای جامعه‌پذیر وجود داشته باشد. همچنین اراده‌ی ملی و خواست اجتماعی تأثیر بسیاری در موفقیت توسعه‌ی فرهنگی دارد.

در دو صورت ممکن است توسعه‌ی فرهنگی با شکست روبرو شود: یکی اینکه توسعه‌ی فرهنگی زبرین باشد یعنی حالت دولت ساخته داشته باشد، به گونه‌ای که دولت خواهان تزریق فرهنگ برآمده از نگرش نخبگان سیاسی به متن جامعه باشد. دوم، زمانی که توسعه‌ی فرهنگی وارداتی باشد یعنی از خارج از مرزهای یک کشور از سوی قدرتی استعماری تحمیل شود. مثلاً غرب خواهان تحمیل الگوهای وارداتی از قبیل دموکراسی لیبرال بر جوامع تحت سلطه است.

در هر دو صورت توسعه‌ی فرهنگی چون با خواست و اراده‌ی اجتماعی منطبق نیست و به صورت خودجوش و سازمان‌دهی و برآمده از طرف آحاد جامعه و نهادهای مدنی تحقق نیافته است، که در این صورت چنین توسعه‌ی فرهنگی زبرین یا وارداتی نمی‌تواند موفق گردد.

موفقیت انقلاب اسلامی در این بود که نیاز جامعه به تحول فرهنگی از درون اجتماع نشأت گرفت و آحاد مردم در فرایند این تحول سهیم بودند.

توسعه‌ی فرهنگی دارای دو بعد است: یکی بعد نظری، و دیگری بعد اجرایی.

انقلاب اسلامی در بُعد نظریه‌پردازی دربارهی توسعه‌ی فرهنگی موفق بوده است، زیرا توانست فرهنگ را به عنوان زیربنای سیاست و مبنای تحول اجتماعی و به عنوان پیونددهنده‌ی ابعاد مادی و معنوی مطرح نماید و توانست فرهنگی را به ارمغان آورد که بر ارزشهای اجتماعی و تنوع زیرساختهای اجتماعی مبتنی بود.

بنابراین، انقلاب اسلامی در نظریه‌پردازی و ارائه آرمانهای فرهنگی موفق بوده است. انقلاب اسلامی توانست جبهه سومی را در نظام بین‌الملل ایجاد نماید که نه فرهنگ مصرف و جنسیت کاپیتالیستی را پذیرا بود و نه فرهنگ اقتدارگرایی کمونیستی را برمی‌تابید، زیرا بر این باور بود که امکان تحول در روساختهای فرهنگی در صورت اهتمام به باورها و هنجارهای اجتماعی و زیرساختهای فرهنگی جامعه‌ی اسلامی ایران وجود دارد. همچنین انقلاب اسلامی توانست با ارائه‌ی آرمانهایی از قبیل عدالت، حق‌طلبی، استقلال و آزادی، فرهنگ را به عنوان اساس تحول اجتماعی و تحول، در روابط بین‌الملل مطرح نماید.

خصیصه‌ی انقلاب اسلامی آن بود که بین فرهنگ داخلی و فرهنگ بین‌المللی ارتباط و پیوندی وثیق برقرار ساخت.

انقلاب اسلامی فرهنگ را یک مقوله‌ی داخلی نمی‌دانست، بلکه آن را در ارتباط با شرایط بین‌المللی نیز تعریف می‌کرد. لذا فرهنگ‌سازی انقلاب اسلامی صرفاً فرهنگ‌سازی درونی نبود، بلکه در عرصه‌ی منطقه‌ای و بین‌المللی نیز به تعامل و تبادل فرهنگی و ترویج فرهنگ ایرانی - اسلامی اهتمام داشت، به گونه‌ای که با نظریه‌ی صدور انقلاب خواهان گسترش مفاهیم و ارزشهایی از قبیل مردم‌سالاری دینی و روشنفکری دینی گردید.

همچنین موجب به چالش کشیده شدن فرهنگ استعماری در منطقه و دیگر کشورهای جهان سوم در چارچوب ایدئولوژی عدم تعهد شد.

نکته اصلی این بود که در مورد عملیاتی کردن آرمانهای انقلاب اسلامی برنامه‌ریزی دقیقی صورت نگرفت.

این امر بیشتر ناشی از تلاش بیگانگان برای اعمال فشار به جمهوری اسلامی و

تحمیل برخی شرایط برونزا بر تحولات داخلی بود.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی درگیریها و تنشهای داخلی بیشتر از سوی امریکا در راستای واگرایی قومی سازماندهی می شد تا باعث آشوب و اغتشاش درونی در جامعه انقلابی ایران گردد، در نتیجه به ویژه در مقطع ۱۳۵۶ تا ۱۳۵۷ امنیت‌گرایی بر امور کشور پس از پیروزی انقلاب اسلامی سایه افکند. از دوران جنگ تحمیلی، جامعه نیازمند بسیج گسترده در مقابل تهاجم دشمن بود. بنابراین، تهدیدات خارجی موجب گردید انقلاب اسلامی به مدت ۱۰ سال از برنامه‌ریزی برای توسعه‌ی فرهنگی باز بماند. پس از جنگ تحمیلی نیز ضرورت بازسازی ویرانیهای گسترده‌ی ناشی از جنگ باعث شد بازسازی اقتصادی و مسائل مربوط به آن از اهمیت بیشتری برخوردار گردد و در نتیجه در دوران آقای هاشمی رفسنجانی اقتصاد از اهمیت قابل توجهی در مقایسه با فرهنگ برخوردار گردید.

البته مسلماً توسعه‌ی اقتصادی می‌تواند زمینه‌ساز توسعه‌ی فرهنگی باشد، ولی حوزه‌ی اقتصاد از حوزه‌ی فرهنگ متمایز است.

در دوره‌ی آقای خاتمی گرچه به فرهنگ نقش داده شد، ولی به مقوله‌ی فرهنگ از زاویه‌ی سیاست نگریسته شد. از این رو فرهنگ از حوزه‌ی استقلالی برخوردار نبود و این مهم ناشی از عدم برنامه‌ریزی دقیق و درازمدت و ناهماهنگی بین فعالیت‌های فرهنگی بود.

از این رو، عملیاتی کردن آرمانهای انقلاب اسلامی نیازمند برنامه‌ریزی دقیق است.

البته، سیاستهای فرهنگی در چارچوب سیاستهای شورای عالی انقلاب فرهنگی برنامه‌ریزی و اجرا می‌شود، ولی به دلیل فعالیت‌های متعدد در عرصه‌ی فرهنگی و نیز اختلاف رویکرد آنان درباره‌ی موضوعات متنوع فرهنگی، توسعه‌ی فرهنگی به کمال مطلوب نرسیده است.

به عنوان مثال در رابطه با جهانی شدن فرهنگی دو دیدگاه وجود دارد. عده‌ای معتقدند که باید به مصون‌سازی فرهنگ داخلی اهتمام کرد و به تعامل با فرهنگ غرب پرداخت، بنابراین مقوله‌ی تهاجم فرهنگ را نوعی توهم می‌دانند و معتقدند که باید به تبادل فرهنگی با غرب پرداخت.

عده‌ای نیز معتقدند که جهانی‌سازی درصدد تهاجم فرهنگ مسلط غربی بر جوامع

دیگر از طریق ترویج فرهنگ مصرف و جنسیت‌گرایی است تا از این طریق الگوی توسعه‌ی فرهنگی لیبرال دموکراسی بر جوامع دیگر تحمیل گردد.

بنابراین، چون دو رویکرد نسبت به جهانی شدن وجود دارد در نتیجه سیاست‌هایی که در رابطه با جهانی شدن فرهنگی اتخاذ می‌شود متفاوت می‌باشد. پس شایسته است نسبت به همگون‌سازی دیدگاهها و رویکردهای حاکم بر نظام تصمیم‌گیری کشور اقدام جدی به عمل آید.

جواب سؤال ۶:

مسئله توسعه‌ی فرهنگی باید بر اساس زیرساخت‌های بومی صورت پذیرد. با توجه به اینکه اسلام مبنای تحول فرهنگی در جامعه‌ی ایران بشمار می‌آید و انقلاب اسلامی توانست فرهنگ و اعتقادات جامعه را در مسیر الهی هدایت نماید، بی‌شک اسلام‌گرایی توسعه‌ی فرهنگی را در مسیر مطلوبی رهنمون می‌سازد.

در واقع، توسعه نیازمند دو بعد است: اول هدف و دوم ابزار توسعه‌ی فرهنگی اسلام‌گرایی می‌تواند هدف توسعه‌ی فرهنگی را دقیق‌تر مشخص نماید و چشم‌انداز روشنی از توسعه ارائه کند. ولی ابزارهای دستیابی به آن هدف می‌تواند متفاوت باشد، که این امر صرفاً محدود به ایدئولوژی اسلام‌گرایی نیست، بلکه کلیه‌ی ایدئولوژی‌ها و مکاتب سیاسی نیز دیدگاه خاص خود را درباره‌ی توسعه‌ی فرهنگی دارند.

اسلام‌گرایی می‌تواند هدف و شتاب و تحول به توسعه ببخشد و با ایجاد انگیزه در آحاد جامعه برای رشد فرهنگی آنها را در مسیر فرهنگ پذیری دینی رهنمون کند. مسلماً با توجه به اینکه دین مبین اسلام بر ضرورت فراگیری دانش برای هر فرد مسلمان تأکید می‌کند و معتقد است که بایستی آحاد جامعه برای دانش آموزی و علم‌اندوزی تلاش کنند، بهترین زیرساخت را برای توسعه‌ی فرهنگی امر دانش می‌داند، که این دانش مسلماً با فناوری‌های روز ارتقای پیدا می‌کند. مثلاً در شرایط کنونی توسعه‌ی فرهنگی و توسعه‌ی اطلاعات در پیوند و تعامل با یکدیگر است. در جامعه‌ای که از آن به عنوان جامعه‌ی اطلاعاتی نام برده می‌شود و در عصر توسعه‌ی اطلاعات و ارتباطات مسلماً نحوه‌ی خبررسانی و اطلاع‌رسانی و ممزوج بودن آن با صدق و صحت از اهمیت برخوردار است، چرا که در امر خبرنگاری نیز صداقت و صحت حائز اهمیت

است.

بنابراین، اسلام‌گرایی با ارائه‌ی روح معنویت و اخلاق به عنوان جهت توسعه‌ی فرهنگی، مسیر آن را متکامل می‌کند و به آن ابعاد همه جانبه‌ای می‌بخشد؛ یعنی توسعه‌ی فرهنگی را از بعد مادیت صرف خارج می‌کند و به آن ابعاد و جنبه‌های معنوی نیز می‌بخشد، و از این رهگذر انسان را در مسیر کمال مطلوب رهنمون می‌سازد.

جواب سؤال ۷:

توسعه‌ی فرهنگی نیازمند مدیریت فرهنگی است. همان‌طور که می‌دانید ما سه نوع مدیریت فرهنگی داریم: نخست، مدیریت سنتی یا قلمرو سنتی توسعه‌ی فرهنگی است که بیشتر در کشورهای در حال توسعه رایج است و غالباً در برگیرنده‌ی اشیای مادی آثار تاریخی و اسناد مکتوب مواد دیداری و شنیداری و ادبیات شفاهی و دانشها و مهارت‌های سنتی می‌باشد. در این دیدگاه سنتی فرهنگ تحت انقیاد سیاست است و این نوع نگاه موجب می‌شود که دولت و مقامات دولتی متصدی مدیریت فرهنگی بر اساس خلاقیت‌های هنری و فرهنگی جامعه باشند که از آن به مدیریت فرهنگی زبرین تعبیر می‌شود. یعنی تأسیس و اداره کردن مدارس عالی هنری موسیقی نمایشی معماری صنایع دستی فیلم و تلویزیون و یا سیاست ترویج هنر با پرداخت یارانه و یا کمک به انجمن‌های فرهنگی و کمک به آفرینندگان آثار هنری با پرداخت وام‌های کوتاه‌مدت و بلندمدت و یا جوایز و نشان‌های افتخار، که همگی از طریق دولت انجام می‌شود. این مدیریت سنتی نمی‌تواند برای جامعه‌ای که نیازمند توسعه‌ی فرهنگی است مفید و مؤثر باشد. بایستی توسعه‌ی فرهنگی بر اساس خواست جامعه و با تلاش نهادهای مدنی برای توسعه رخ بدهد، نه این که حوزه‌ی حکومتی در صدد اعمال توسعه‌ی فرهنگی در حوزه‌ی عمومی برآید.

البته خواست دولت برای اعطای مجال فعالیت فرهنگی به نهادهای مدنی حائز اهمیت است، ولی دولت بایستی بر کاهش تصدی‌گری خود در امور فرهنگی بپردازد و آن را به حوزه‌ی عمومی واگذار نماید. دومین رویکرد در مورد توسعه‌ی فرهنگی، مدیریت فرهنگی با قلمرو وسیع است که یک نوع نگرش پارسونزی به چهار مقوله، سیاست و اقتصاد فرهنگ و اجتماع دارد و آنها را در ارتباط و ترابط با یکدیگر می‌داند و معتقد

۸۱ است که باید نسبت به تمرکززدایی در تصمیم‌گیریها، مشارکت جمعی مردم در زندگی، توسعه‌ی خلاقیت‌های فردی و اجتماعی، احترام به حقوق اقلیتها در ارائه‌ی فرهنگ خودشان اهتمام کرد. در این راستا، رویکرد مزبور یک سلسله راهکارها را برای توسعه‌ی فرهنگی ارائه می‌کند از قبیل تسری مسئولیت‌های مربوط به سیاست‌های فرهنگی به سایر نهادهای دولتی از قبیل بهداشت و درمان، کشاورزی، اجتماعی، جوانان و ورزش، تأسیس مؤسسه‌هایی در هماهنگی با اقدامات فرهنگی ادارات مختلف و تمرکززدایی و منطقه‌ای کردن تصمیم‌گیری‌ها، افزودن اطلاعات درباره شبکه‌های طبیعی اجتماعی و گروه‌های فعال محلی. این رویکرد باز از اهمیت برخوردار است و به عنوان گام مبنایی و شرط لازم قلمداد می‌شود، ولی کافی نیست. بهترین رویکرد، رویکرد سوم است که از آن با عنوان مدیریت ژرف فرهنگی تعبیر می‌شود به این معنا که هدفهای فرهنگی توسعه بر سایر اهداف تقدم و اولویت داشته باشد و فرهنگ بر سیاست و اجتماع و اقتصاد حاکم و غالب باشد، که در این صورت جامعه می‌تواند آرمان‌های فرهنگی خویش را تحقق ببخشد به‌گونه‌ای که سیاست فرهنگی شامل توسعه‌ی فرهنگی و آموزش و پرورش رسمی و غیر رسمی و توجه به اطلاعات و ارتباطات جمعی و اهتمام به نیازهای علمی و فناوری، از حوزه‌ی فرهنگ به جامعه ارائه بشود، و حوزه‌های اقتصاد و سیاست و اجتماع مجری تصمیمات حوزه‌ی فرهنگی باشند. در این صورت است که ما شاهد تحقق توسعه‌ی فرهنگی عمیق در جامعه خواهیم بود. بنابراین، اولین پیش شرط توسعه‌ی فرهنگی تقدم بخشیدن به فرهنگ در مقایسه با حوزه‌های سیاست، اقتصاد و اجتماع است؛ دومین پیش شرط توسعه‌ی فرهنگی این است که نهادهای مختلفی که در امر فرهنگ سهیم هستند و در آن مشارکت دارند بین آنها ارتباط و انسجام برقرار بشود و نهادهای دیگر را هم در این فرایند با هم سازگار و همگون بسازند؛ مثلاً شوراهای اسلامی شهر و روستا ضرورتاً به امور اجتماعی نباید بپردازند، بلکه به امور فرهنگی نیز باید اهتمام کنند که احیای فرهنگسراها و گسترش بخشی به آنها باید در حیطه‌ی فعالیت آنها قرار بگیرد بنابراین، توسعه‌ی فرهنگی نیازمند توجه نهادهای مختلف به امر توسعه‌ی فرهنگی و اولویت بخشی از سوی آنها به امر توسعه‌ی فرهنگی و همگونی و ارتباط بین آنها و مشخص شدن نهادهای ناظر بر این فرایند است. علاوه بر این، توسعه‌ی فرهنگی نیازمند

نهاده‌سازي از طريق تدوين مقررات مختلف است که به ویژه در برنامه‌ي چهارم توسعه باید هم در مورد اولويت بخشيدن به مسائل فرهنگي و هم در مورد تخصيص بودجه‌ي مناسب برای امور فرهنگي اقدام شود. نکته‌ي ديگر، تحقق پيش شرط ذهني لازم در جامعه است، يعني جامعه هم باید احساس نياز به فرهنگ کند به اين معنا که صرفاً با اقدامات عملي نمی‌توان فرهنگ را در رأس امور قرار داد، بلکه جامعه باید به اين ذهنيت برسد که توسعه‌ي فرهنگي در حال حاضر در اولويت برخوردار است؛ به عنوان مثال اگر فرهنگ دارای سه حوزه باشد که حوزه‌ي اول توليد فکر، حوزه‌ي دوم توزيع فکر و حوزه‌ي سوم مصرف فکر است، يعني اندیشمندان به توليد اندیشه می‌پردازند و استادان و مدرسان به توزيع اندیشه می‌پردازند و دانش‌پژوهان و دانش‌جویان به مصرف اندیشه می‌پردازند، بایستی همگی بر ضرورت اولويت بخشيدن به فرهنگ اتفاق نظر داشته باشند، نه اينکه هر کسی که کار فرهنگي انجام می‌دهد بیشتر توجهش به اهداف و نيازهای اقتصادی معطوف باشد.

از اين رو، مقتضی است که فرهنگ واقعاً در رأس امور قرار گیرد و توليدکنندگان، توزيع‌کنندگان و مصرف‌کنندگان اندیشه و تفکر آن را بر ساير امور تقدم و اولويت بخشند.

جواب سؤال ۸:

انقلاب اسلامی با مدرنیته مخالف نیست، به خاطر اینکه مدرنیته به معنای اين است که هر تجربه‌ای که در گذشته رخ داده می‌تواند غنا بخش حال باشد، و حالی که متکی به تجربه غنی گذشته باشد مسلماً از غنای بیشتری برخوردار است. بنابراین، آن چه که مدنظر اندیشه‌ي انقلاب اسلامی است اين است که با حفظ سنتها، به مدرن‌سازی روشها پرداخته بشود، يعني انقلاب اسلامی معتقد به تداوم ارزشها در عين نسبيير روش‌هاست، یا به اصطلاح معتقد به وحدت ارزشها و اصول و کثرت در روشها و متدهاست. بنابراین، حفظ سنت به عنوان ارزش و تنوع بخشی به روشها با ابزارهای مدرن مدنظر انقلاب اسلامی است.

اين نوآوری و خلاقیت انقلاب اسلامی است که توانست مقوله‌هایی مانند «جمهوری اسلامی»، «روشن فکری دینی»، «مردم سالاری دینی» یا «جامعه مدنی اسلامی» را مطرح کند و بتواند بين مقوله‌های مدرن ارزشهای دینی پیوند برقرار کند، و اين پویایی دین

مبین اسلام را می‌رساند که می‌تواند در عین حفظ ارزش‌ها و اصول به انطباق‌سازی روش‌های خود با مقتضیات زمان و مکان بپردازد و در عین حال بتواند ارزش‌های بومی خود را با روش‌های نوین به جهانیان عرضه کند. به عنوان مثال اهتمام به تبیین اندیشه‌های اسلامی با روشهای آکادمیک و قابل فهم و روز آمد و قابل ارائه در عرصه‌ی بین‌المللی مورد توجه نظریه پردازان جامعه‌ی اسلامی ایران قرار گرفته و ما شاهد این هستیم که در حال حاضر مجتهدان و صاحب‌نظران در دین مبین اسلام نسبت به ارائه‌ی روشهای نوینی برای تفهیم و تفاهم اهتمام فزونتری مبذول نموده‌اند.

تلاش آنان بر این است که پیام و کلام به بهترین نحو ارائه شود و نسبت به ساده‌سازی مفاهیم اقدام شود به گونه‌ای که هر آنچه که ما می‌گوییم به همان گونه تفهیم و ادراک شود و بتوانیم نسبت به مفهوم‌سازی، تفهیم‌سازی و فهم بین‌الذنهانی اقدام کنیم. انقلاب اسلامی از این لحاظ توانسته بین سنت و مدرنیته پیوند و ارتباط برقرار کند، البته انقلاب اسلامی با ایدئولوژی مدرنیسم مغایرت دارد، بدین معنا که مدرنیسم بر مؤلفه‌هایی از قبیل عمل‌گرایی، نسبی‌گرایی، ذهن‌گرایی، سکولاریسم، اثبات‌گرایی، مادی‌گرایی، فردگرایی و انسان‌گرایی استوار است و معتقد است که روش‌های نوین خود از ارزش برخوردار هستند، در حالی که اندیشه‌ی انقلاب اسلامی معتقد است که این روشها طریقت دارند نه مطلوبیت. از این رو، انقلاب اسلامی توانست با تفکیک بین اندیشه و ابزار، تفوق اندیشه را بر ابزار به منصفی ظهور برساند و نشان بدهد که اگر از غنای فکری و اندیشه برخوردار باشید می‌توانید بر ابزارها و فناوری‌های پیشرفته تفوق پیدا کنید و آن ابزارها را در مسیر مورد نظر خودتان جهت بدهید. انقلاب اسلامی به نوعی به غرب فهماند که غرب اگر اسیر ابزارهای تکنولوژیک خودش شود و از اندیشه تهی گردد گرفتار نیهیلیسم و پوچ‌گرایی می‌شود.

بنابراین، انقلاب اسلامی توانست با اصالت بخشی به حوزه‌ی اندیشه و تفکر، آن را بر حوزه‌ی ابزار و روش مسلط کند و با این اندیشه‌ورزی و تفکر و مفهوم‌سازی توانست ابزارهای نوین را در اختیار خودش بگیرد که از این لحاظ نوعی ابداع و خلاقیت در مدیریت فرهنگی بشمار می‌آید.

آقای علی دارابی

جواب سؤال ۱:

توسعه معادل (Development) است. در فرهنگ لغت به معنی تدریجاً کاملتر، بزرگتر شدن است. اصطلاح توسعه بیانگر یک سری تغییر و تحول است، ولی چگونگی این روند و جهت گیری ابعاد و موضوع آن از مسایل مناقشه برانگیز در میان صاحب نظران است. برخی توسعه را «نوعی فرایند غایت‌گرای هدفدار» می‌دانند. هابرماس توسعه را «عقلانیت ابزاری» می‌نامد. ساموئل هانتینگتون مفهوم توسعه را «براساس میزان صنعتی شدن، تحرک و تجهیز اجتماعی، رشد اقتصادی و مشارکت سیاسی» ارزیابی می‌کند. مایکل تو دارو توسعه را «جریانی چند بعدی می‌پندارد که مستلزم تغییرات اساسی در ساختار اجتماعی، طرز تلقی مردم، نهادهای ملی و نیز تسریع رشد اقتصادی، کاهش نابرابری و ریشه‌کنی فقر مطلق» می‌داند، که می‌توان این تعریف را تعریف جامعی برای توسعه دانست.

اما در بیانی کلی می‌توان توسعه را به معنای بهبود، رشد و گسترش همه‌ی شرایط و جنبه‌های مادی و معنوی زندگی اجتماعی و یا فرایندی که هدف از آن، نیل به عدالت اجتماعی، برابری و احترام به کرامت انسانی برای همه‌ی افراد، گروه‌ها و ملت‌هاست برشمرد، یا به عبارت دیگر گسترش ظرفیت نظام اجتماعی برای برآوردن احتیاجات محسوس یک جامعه را توسعه نامید.

امنیت ملی، آزادی فردی، مشارکت سیاسی، برابری اجتماعی، رشد اقتصادی، صلح و موازنه محیط زیست مجموعه‌ای از این احتیاجات است.

جواب سؤال ۲:

همانگونه که بر سر معنا و مفهوم توسعه مناقشه وجود دارد درخصوص فرهنگ و توسعه‌ی فرهنگی نیز اختلاف نظر فراوان است، چرا که فرهنگ واژه‌ای روزمره و پرکاربرد با مفهومی گسترده و پیچیده است و مشاهده می‌گردد که گاهی معنای فرهنگ و تمدن به صورت مترادف و جایگزین مورد استعمال قرار می‌گیرد که از نظر علمی پذیرفته نیست، زیرا تمدن به دستاوردهای بشری جهت تأمین امنیت و رفاه اطلاق می‌شود، و فرهنگ به جلوه‌ی معنایی و درونی برقراری ارتباط با تمدن و محیط خارجی

اشاره دارد. اگر اجازه دهید برای تحدید قلمرو بحث ابتدا درباره مفهوم فرهنگ مطلبی را تقدیم نمایم.

فرهنگ، مجموعه‌ای از نمادها و معانی است که طی حیات طولانی یک جامعه و در بطن تحول تاریخ شکل گرفته و از حضور حیات فردی و جغرافیایی تا عوامل جهانی و بین‌المللی بر آن تأثیر گذارده و سرانجام به عادات و تمایلات جامعه تبدیل گشته است. به نظر جامعه‌شناسان، فرهنگ، بیانگر نگرش ما به دنیا و تفکر ما درباره‌ی تمام ابعاد زندگی و دربرگیرنده‌ی رفتار ما و همه چیزهایی است که تولید می‌کنیم. اعم از مادی یا معنوی نظیر ارزش‌ها، هنجارها، دانش‌ها، هنرها، عاطفه‌ها، سلیقه‌ها، آداب و رسوم و قوانین، خلیات که این ویژگیها محصولات باعث تمایز جوامع از یکدیگر می‌شود.

حال اگر سه قلمرو اصلی برای فرهنگ را شامل ملت‌سازی، دولت‌سازی و فرهنگ‌سازی ببینیم، اهمیت فرهنگ بیش از پیش نمایان می‌شود و می‌توان گفت امروز قدرت چهره‌ی فرهنگی یافته است. بر این اساس بسیاری از صاحب‌نظران اعتقاد دارند که فرهنگ بر توسعه تأثیر دارد و توسعه‌ی اقتصادی کشورهای پیشرفته را در درجه‌ی اول ناشی از انقلاب فکری و فرهنگی صورت گرفته در آن کشورها می‌دانند.

توسعه و رابطه‌ی آن با فرهنگ از جمله مسائل دو دهه‌ی اخیر است که توجه جهانی را به خود جلب کرده است. این توجه معلول علل مختلفی است؛ از جمله می‌توان به ناکامی جهان سوم در دستیابی به توسعه‌ی جامع و پایدار، برملاشدن بعد استعماری الگوی غربی توسعه (نظریه نوسازی)، بحران‌های اجتماعی و سیاسی ناشی از نادیده گرفتن ابعاد فرهنگی توسعه در کشورهای جهان سوم و مشکلات فرهنگی پیامدهای برنامه‌های توسعه اشاره نمود.

فرایند توسعه‌ی فرهنگی یک ضرورت است و شرط موفقیت آن، منوط به ایجاد تغییرات لازم در فرهنگ است. در تعریف توسعه‌ی فرهنگی باید چند اصل را مدنظر داشت:

نخست آنکه ارزش‌های فرهنگی جامعه ما - که غالباً ریشه در اندیشه و فرهنگ دینی ما دارند - به خودی خود هدف تلقی می‌شوند، و تغییرات جامعه باید در جهت تحقق این ارزشها صورت گیرد. این اصل ما را به «حفظ هویت اسلامی و ملی» رهنمون می‌سازد و

ما را از دیدگاه ابزار انگارانه در توصیف توسعه‌ی فرهنگی برحذر می‌دارد.

دوم آنکه هدف اصلی هر نوع توسعه‌ی فرهنگی، تعالی حیات معنوی با تکیه بر حقایق دینی است.

سوم توسعه‌ی فرهنگی در شرایط تهاجم فرهنگی و مواجهه با فرهنگ‌های بیگانه، می‌باید با تکیه بر عناصر فرهنگ ملی صورت پذیرد. البته این سخن به معنای تجویز فرهنگ منع نیست، بلکه باید فرهنگ خودی را به عنوان فرهنگ مولد و کارآمد به گونه‌ای ارائه کرد که در برابر تهاجم فرهنگ بیگانه «مصونیت‌پذیری» را برای نسل جوان داشته باشیم.

چهارم توجه به شرایط زمان و مکان و ملحوظ کردن برنامه‌ها و دیدگاه‌های نو در برنامه‌ریزی توسعه‌ی فرهنگی، توسعه‌ی فرهنگی جامعه را در خلق زندگی و محیط خود توانا می‌کند و قادر به مشارکت فعال‌تر می‌سازد. لذا وقتی از توسعه‌ی فرهنگی سخن می‌گویند بر مؤلفه‌هایی چون «تحول و دگرگونی در فرهنگ» به مفهوم نحوه‌ی زندگی افراد جامعه که از این نظر گاه فرهنگ مجموعه‌ای از الگوهای رفتاری، عقاید، رفتارها و هنرهای یک جامعه است که بایستی متحول، توسعه یافته و بهینه شود این بهتر شدن با تکامل روشن زندگی را «توسعه‌ی فرهنگی» می‌نامیم. مبحث دوم «فرهنگ به عنوان روش و نرم‌افزارهای اجتماعی یا اطلاعات» که این تعریف از فرهنگ جایگزینی فرهنگی در بعد فردی - جامعه است و اینجا فرهنگ عمدتاً به معنی دانش‌ها و روش‌ها یا نرم‌افزارهای اجتماعی تکیه دارد.

از این رو وقتی توسعه را به معنای عام کلمه در نظر بگیریم «توسعه‌ی فرهنگی» یکی از جنبه‌های آن محسوب می‌شود، و «توسعه‌ی فرهنگی» محصول توسعه است.

از دیگر مؤلفه‌های توسعه‌ی فرهنگی باید از «تحول فرهنگی» به معنای ایجاد «فرهنگ مناسب» برای توسعه و اصلاح عناصر نامساعد، حذف عناصر ضد توسعه‌ای در فرهنگ و ایجاد و تصویب عناصر مساعد فرهنگی نام برد.

دیگر «رفتار فرهنگی» است. که از پیش نیازهای توسعه‌ی فرهنگی محسوب می‌گردد و تا هنگامی که در رفتار شهروندان تغییر و تحول صورت نگیرد، نمی‌توان گفت که توسعه‌ی فرهنگی صورت گرفته است. مؤلفه‌ی دیگر «حفظ فرهنگ و سنت‌های بومی در برابر تهاجم فرهنگی» آنچه که از آن به عنوان تهاجم فرهنگی یاد می‌کنیم از مؤلفه‌های

مهم توسعه‌ی فرهنگی است. درباره سایر مؤلفه‌های توسعه‌ی فرهنگی باید از موارد زیر یاد کرد:

حاکمیت تلاش علمی بر باورهای فرهنگی جامعه، نظم‌پذیری جمعی، احترام به حقوق دیگران و آزادیهای سیاسی، مشارکت سیاسی، ارزش‌ها، هویت، ایدئولوژی، قدمت، جمعیت، گروه‌های مرجع، توسعه‌ی انسانی، زبان، قومیت و ... چرا که محور توسعه‌ی فرهنگی «انسان» است. و برنامه‌ی توسعه‌ی فرهنگی باید با نگاه به مؤلفه‌های پیشگفته تدوین گردد.

جواب سؤال ۳:

انقلاب تحولی عمیق در گفتمان فرهنگی جامعه داشت. شجاعت و فداکاری، بیگانگه‌ستیزی، تجمل‌گریزی و گرایش به ساده‌زیستی، ظاهرگریزی و محتوی‌پسندی، که در رفتار اجتماعی مردم مشهود بود. فضای اوایل انقلاب را داشت، اما پس از جنگ گفتمان اصلاح‌طلبی، تخصص‌گرایی، کار جمعی و ... جایگاه جدیدی پیدا کرد.

انقلاب، جنگ، پایان جنگ (صلح)، سال ۷۶ باید این مقاطع را از هم تفکیک کرد. در عین حال برای یافتن به پاسخ نگاهی به سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی فرهنگی در رژیم گذشته (قبل از انقلاب) در می‌یابیم که سیاست‌های ناهمسان فرهنگی رژیم پهلوی و رهیافت‌های نوسازی آن با بنیادهای فرهنگی جامعه ایران منشأ اصلی بحران و سپس سرنگونی رژیم پهلوی بود و این به رغم جای گرفتن مقوله فرهنگ در برنامه‌های عمرانی رژیم شاه بوده که در عمل به مقوله اساسی فرهنگ توجهی نشد.

به رغم آنکه انقلاب اسلامی بزرگترین پیام آن فرهنگی بود و رهبران آن خاستگاه فرهنگی داشتند، اما برنامه‌ی جامع برای این امر تدوین نشده و طرح ساماندهی فرهنگی نداریم و شورای عالی انقلاب فرهنگی ناکارآمدی نشان می‌دهد و امروزه مهمترین چالش انقلاب با غرب - تهاجم فرهنگی و امر فرهنگ است.

و ما با پرسش‌های مهمی روبرو هستیم از جمله:

۱ - چه سهمی از مقررات و قوانین کشور به قوانین و مقررات فرهنگی اختصاص

دارد؟

۲ - چند درصد از اعتبارات کشور به حوزه‌ی فرهنگ اختصاص دارد؟

۳- راهبردی کلان کدامند؟

۴- نهادهای ایجاد شده چه تأثیری داشته‌اند؟

۵- نهادهای موجود و کارآمد آنها چگونه ارزیابی شده است؟

۶- معیار سنجش و ارزیابی عملکرد نهادها چیست؟ و پرسش‌هایی از این قبیل

در حال حاضر ۲۷ نهاد فرهنگی - تبلیغی در کشور داریم که اعتبار آن کمتر از ۱٪ کل اعتبارات کشور است؛ حال اگر این وضعیت را با آمریکا مقایسه کنیم مشاهده می‌شود که آمریکا با ۶٪ جمعیت دنیا، ۷۵٪ تبلیغات دنیا را در اختیار دارد و سالانه بیش از یکصد میلیارد دلار صرف امور تبلیغاتی می‌کند.

در آمریکا ۱۲۲۰ ایستگاه تلویزیونی، ۹۸۷۱ ایستگاه رادیویی، ۴۸۲ روزنامه، ۱۱۳۲۸ مجله وجود دارد.

برابر آمار در سال ۲۰۰۰، آمریکا به تنهایی ۶۲٪ تمام کتابهای دنیا را چاپ می‌کند. انگلستان با ۶٪ مقام دوم، آلمان، فرانسه، ایتالیا، کانادا، ژاپن و استرالیا بین ۱۰ تا ۱۲٪ و ۲۰٪ باقی‌مانده را سایر کشورهای دنیا منتشر کنند.

من بر این باورم که انقلاب اسلامی در گفتمان و رفتار جامعه‌ی ایرانی تأثیرات بسزایی داشته است، اما به دلیل اینکه برنامه جامع و نهادینه نداشته‌ایم این تأثیرگذاری در بسیاری از لایه‌ها و قشرهای اجتماعی در سطح باقی ماند و به عمق راه نیافت. آموزه‌های دینی، رهنمودها و واژه‌ها و مفاهیمی که توسط حضرت امام خمینی (ره) استخدام و اشاعه یافت به دلیل ضعف و ناکارآمدی دستگاه‌های متولی نتوانست فراگیر شود. و این معضل خود از چالش‌های فراروی جامعه ایران است.

برابر اصل سوم قانون اساسی، دولت جمهوری اسلامی ایران باید امور سه گانه را در رأس اهداف خود قرار دهد که بند یک آن ایجاد محیط مساعد برای رشد فضایل اخلاقی براساس ایمان و تقوی و مبارزه با کلیه مظاهر فساد و تباهی است. شورای عالی انقلاب فرهنگی، سیاست فرهنگی کشور را سیاست انقلاب اسلامی می‌داند و این مهم ما را بر آن می‌دارد که «واپسماندگی فرهنگی» به معنای استفاده مداوم از راههای منسوخ برای انجام کارها را کنار بگذاریم و طرحی نو در اندازیم و این مهم باید خود را در برنامه‌ی کلان کشور نشان دهد.

و به قول مولانا:

جواب سؤال ۴:

حوزه و دانشگاه دو کانون علم و معرفت و مرکز اجتماع نخبگان است؛ باید گفت انقلاب اسلامی محصول تعامل و همکاری حوزه و دانشگاه بوده است، چرا که توسعه و تحول در هر جامعه‌ای مرهون نخبگان و اندیشمندان آن جامعه است. دانشگاه موتور محرکه‌ی اداره‌ی جامعه و کانون تربیت نیرو و مدیر برای آینده کشور است. هر دو (حوزه و دانشگاه) حق مدار، مردم دار، روشنگر و حامی مردم بوده‌اند. نقش مهمی که این دو کانون در پاسخگویی به پرسش‌ها و شبهات دارند با توجه به رشد سریع تحولات فکری، هجوم اندیشه‌های مکاتب غیرالهی مبتنی بر اومانیسیم، پیدایش اندیشه‌ها و مکاتب جدید، تلاش برای کارآمد کردن حکومت دینی دارند بسیار مهم است. امروزه در امر توسعه‌ی فرهنگی عوامل دیگری نقش آفرین هستند، امروزه پیشرفت‌های نوین در فن‌آوری ارتباطی و اطلاعاتی، شیشه‌ای شدن مرزهای سیاسی کوچک‌نمایی و دهکده‌ای شدن جهان، جریان آزاد اطلاعات و اندیشه‌ها را آسان کرده است. براین اساس رسانه‌ها، اینترنت، رادیو و تلویزیون، در نقش گروه‌های مرجع مهم محسوب می‌گردند.

جواب سؤال ۵:

برای ارزیابی توفیق انقلاب در نهادسازی فرهنگی باید در چارچوب «برنامه» سخن بگوییم چرا که کارآیی سیاست فرهنگی در گرو تبدیل آن به زبان برنامه است و این امر زمانی تحقق می‌یابد که سیاست فرهنگی در قالب برنامه کشور به صورت کوتاه مدت، بلند مدت و درازمدت خود را نشان دهد، با این نگاه مشکلات اساسی حوزه‌ی فرهنگ ما در حال حاضر عبارتند از:

۱. فقدان الگوی برنامه‌ریزی فرهنگی

(هر برنامه‌ریزی در حوزه‌های اجتماعی) بر الگویی استوار است که در آن متغیرهای مختلف شناسایی شده و روابط و پیوستگی میان آنها بررسی و معلوم می‌شود. ما در حوزه‌ی فرهنگی و مدیریت فرهنگی چنین الگویی نداریم.

۲. کمبود اطلاعات پایه از وضع موجود

اولاً فاقد آمار و اطلاعات جامع و مقبول می‌باشیم.

ثانیاً این آمار و اطلاعات به صورت فعلی ناقص و متناقض است و هنوز حالت آزمون و خطا و عمل در تاریکی را طی می‌کنیم.

۳. ضعف نظام ارزیابی فرهنگی

یکی از شروط اصلی موفقیت هر برنامه ارزیابی است، به ویژه به دلیل وجود «فرهنگ پنهان» در جامعه، امکان ارزیابی بشدت کاهش می‌یابد و نظام گزارش گیری هم مشکل دارد.

۴. ابهام در معیارهای اولویت بندی

وقتی عناصر اصلی نظام برنامه ریزی حضور ندارد، معیار تشخیص اولویت‌ها دچار خدشه می‌شود و سلیقه‌ها وارد می‌شود.

۵. کمبود پژوهش مناسب و کارآمد

پژوهش‌هایی که مبنای تصمیمات فرهنگی و بلاواسطه کاربردی شود.

اما برای رسیدن به پاسخ مناسب نیاز به پژوهش و تحقیق اهداف، امکانات، برنامه‌ی کاری، تشکیلات، رویکرد و نگرش در عمل لازم است. حال با این مقدمه باید بگویم انقلاب برای نیاز جامعه بعد از انقلاب «نهادسازی» را در دستور کار قرار داد. که بحث نهادهای فرهنگی در حوزه‌ی بحث ماست. برخی از این نهاد چون «کمیته فرهنگی جهاد سازندگی» در سالهای نخست انقلاب نقش بزرگی در معرفی انقلاب، برقرار ارتباط روستائیان با نظام، جلوگیری از فعالیت‌های مخرب گروهک‌های ضد انقلابی داشت. این نهاد توانست به ارتقای دانش عمومی و معارف انقلاب خدمت شایانی نماید. تا جایی که حضرت امام خمینی (ره) فرمودند: «این جوانان جهادگرند که بذر انقلاب را در دل روستائیان می‌کارند» یا «حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی» که توانست خاستگاه و منشأ بزرگی برای تکوین و تولید ادبیات و هنر انقلاب باشد و آثار فاخری به جامعه ارائه کند. نقش فعالیت‌های فرهنگی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را نمی‌توان به هیچ وجه نادیده گرفت به ویژه تأثیری که در ارتقای فرهنگ سیاسی جامعه و مقابله با گروهک‌های ضد انقلاب داشت. تصدیق می‌فرمایید که امکان ارزیابی جداگانه هر یک از نهادها در این فرصت مقدور نیست.

اما در یک جمع بندی کلی می‌توان گفت نهاد و سازمانهای قبلی کارآمد نشدند و بر

حجم نهادهای موازی افزوده شدند، هم‌اکنون بالغ بر ۲۷ نهاد فرهنگی - تبلیغی در کشور داریم که بخش قابل ملاحظه‌ای از آنها کارهای موازی و تکراری انجام می‌دهند، و قریب به ۶۳ نهاد (هر چند با اعتبار ناچیز) از ردیف بودجه عمومی کشور اعتبار برای فعالیت‌های دینی دریافت می‌کنند که خروجی و بازخورد فعالیت این نهادها را باید در جامعه مشاهده کنیم - مثلاً نهادهای تشکیل دادیم برای «اسلامی کردن دانشگاهها»، نهادهای برای «احیاء فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر» نهادهای دیگر برای «گسترش تبلیغات اسلامی» و یک نهاد برای «امور پرورش و تعلیم و تربیت جوانان»، برای اینکه بدانیم این نهادها کارآمد بوده‌اند یا نه چاره‌ای نداریم جز ارزیابی، و آن هم نه بر پایه‌ی داوری شخصی، بلکه براساس وظایف و مأموریت‌های قانونی، مرامنامه و اساسنامه که فلسفه‌ی وجودی آنها را گویاست، برنامه‌های کلان و بالأخره بازخورد و تأثیرگذاری تصمیمات آنها بر مخاطبان. با این معیارها به روشنی می‌توان دریافت که هم‌اکنون برخی نهادها فلسفه‌ی وجودی خود را از دست داده‌اند و از سوی دیگر برای ظرفیت‌سازی باید نهادهای جدید متناسب با شرایط جدید به‌وجود آوریم.

جواب سؤال ۶:

تدوین برنامه‌ی جامع فرهنگی، امنیت فرهنگی (به معنای میزان تحمل، انسجام و همزیستی مسالمت آمیز هویت‌های فرهیخته در درون یک جامعه)، واگرایی خرده فرهنگ‌ها، انسداد فرهنگی، ناکارآمدی دستگاهها، ضعف و افول گفتمان فرهنگی انقلاب و بجای آن تولد و رشد اپوزسیون یا پادگفتمان‌های مؤثر فرهنگ در جامعه، ناتوانی در الگوسازی، فقدان جغرافیای مشترک در فرهنگ دینی (اسلامی)، ملی (ایرانی) غربی، جهانی سازی و تأثیرات آن بر فرهنگ ما از جمله تهدید امنیت، و بالأخره فقدان تعریف و دیدگاهها در خصوص نظریات فقهی، دینی در امور مختلف. با توجه به فرصت‌های فراوانی که داریم - جامعه‌ی جوان، فرهنگ غنی دینی، مساعد بودن فضای فرهنگی جامعه و گسترش آزادیها ما را بر آن می‌دارد که چالش‌های فراروی برنامه‌ریزی راهبردی فرهنگ را در نظر قرار دهیم از جمله:

۱ - فقدان تعامل پویا و منطقی بین نظام برنامه‌ریزی با پیوندهای پیشین و پسین.

۲ - عدم یکپارچگی یا فقدان دیدگاه مشترک در باره‌ی چشم‌اندازها و رسالت‌ها.

- ۳- وجود مراجع متعدد سیاست‌گذار در حوزه‌ی فرهنگ.
- ۴- فقدان شاخص‌ها و استانداردهای لازم برای ارزیابی برنامه.
- ۵- نبود تعامل بین نظام برنامه‌ریزی راهبردی در حوزه‌ی فرهنگ با برنامه‌های کلان توسعه‌ی کشور.

جواب سؤال ۷:

مقدمتاً لازم است چند جمله‌ای درباره سنت و مدرنیته بگویم، چرا که این اصطلاحات و واژه‌ها بعضاً معنای متفاوتی از آنچه که ما گمان می‌کنیم معنا می‌شوند. برخی مدرنیسم را مساوی «غرب‌گرایی» (westernism) و «سکولاریسم» (secularism) می‌دانند، عده‌ای آن را «الحاد و بی‌دینی» (Atheism) و گروهی مدرنیسم را همان صنفی شدن و علمی شدن و حرکت به سوی تکنولوژی می‌دانند که در این دیدگاه مدرنیسم معادل توسعه در نظر گرفته شده است، و برخی هم مدرنیته را نوآوری و تجدید می‌خواندند و معادل فارسی آن هم «تجدد» است.

اصطلاح مدرنیته و مدرنیسم گاهی به صورت مترادف بکار برده می‌شود، ولی معمولاً باید میان آنها تمایز قایل شد. مدرنیته در نقطه‌ای خود را از مدرنیسم جدا می‌کند؛ شاید بتوان گفت مدرنیسم بیشتر نو شدن و تحول در اقتصاد، تکنولوژی و جوانب دیگر جامعه را در نظر دارد. حال آنکه مدرنیته، نه فقط نوگرایی، بلکه دریافت ذهنی نواز جهان، از هستی، زمان و تحول تاریخی است.

در ایران سه واکنش نسبت به مدرنیسم ابراز گردید. یکی، سنت‌گرایی محافظه کار که بر نفی مطلق استوار بود؛ این دیدگاه با تکیه بر اسلام موجود، با نهادها، اندیشه‌ها یکسره به مخالفت برخاست. دوم، مدرنیسم غرب‌گرایی و پذیرش مطلق بود، که این دیدگاه برای خود هیچگونه فضیلت و هویتی قائل نبود و خواهان پذیرش بدون تصرف تمدن غرب بود. و سوم، سنت‌گرایی اصلاح‌طلب بود، این دیدگاه در پی اخذ و کسب وجوه مثبت مدرنیسم بود، در عین غرب ستیزی برخی تحلیل‌گران در چرایی انقلاب اسلامی از تضاد مدرنیته کردن کشور با ارزش‌ها و سنت‌های دینی مورد احترام مردم سخن می‌گویند هر چند برای نیل به یک رهیافت جامع درباره‌ی چرایی انقلاب اسلامی علاوه بر این مؤلفه باید به اقتصاد نایسامان ایران، سیاست حقوق بشر کارتر، نیز اشاره کرد.

اما بی‌تردید سیاست اسلام‌زدایی، استبداد و دیکتاتوری را باید عامل اصلی و تعیین‌کننده‌ی سقوط رژیم شاه برشمرد.

و لذا ما در چرایی انقلاب اسلامی و تداوم و استمرار آن با مقوله‌ی «فرهنگ» به صورت بنیادی سر و کار داریم و رسالت ما را در ربع قرن دوم انقلاب برای تحقق «تحول فرهنگی» به معنای واقعی دو چندان می‌کند. بحث سنت و مدرنیته یکی از مؤلفه‌های این تحول فرهنگی است که باید به صورت هنرمندانه تدوین و تعریف شود.

حجت‌الاسلام والمسلمین ابوالقاسمی

جواب سؤال ۱:

در گذشته مقوله‌ی توسعه بیشتر در مسایل اقتصادی محدود می‌شد. اما با تلاش‌های وسیع یونسکو و سازمان‌های دیگر - که در بحث فرهنگ کار می‌کنند - بحث توسعه با یک رویکرد جدیدی مطرح شده است و امروز، توسعه دیگر به معنای توسعه‌ی یک جانبه نیست، بلکه، بیشتر فرایندی است که متضمن رشد مداوم در ابزار و روابط مادی و معنوی و بنیان‌های اقتصادی و اجتماعی می‌باشد. در نگاهی که امروز به توسعه می‌شود، انسان به عنوان محور این فرایند قرار گرفته و مبنای کار بر این است که چگونه می‌توان انسان را به تعالی رساند؟ پس هر گاه قرار باشد که توسعه، انسان محور شود و انسان به تعامل و کمال برسد، دیگر نمی‌توان آن را در مسایل اقتصادی محدود نمود! زمانی توسعه در مسایل اقتصادی محدود می‌شد، که بیشتر متأثر از افکار قزن هیجده و نوزده و نیز افکار مارکسیستی بود و در این نوع تفکر نیز، اقتصاد از جایگاهی زیربنایی برخوردار بود و تمام مسایل و از جمله توسعه را منوط به اقتصاد می‌دانست. اما با رویکرد جدید نسبت به توسعه این مفهوم، یک جریان پویا، مداوم، همه جانبه و هدفدار بوده و محور آن نیز انسان است. حال اینکه، ایران دارای چه نوع توسعه‌ای است، جای بحث دارد!

بنابراین، ما توسعه را مفهومی عام می‌دانیم؛ فرایندی که شامل تمام عرصه‌های مادی و معنوی خواهد شد.

جواب سؤال ۲:

اگر بخواهیم توسعه‌ی فرهنگی را تعریف کنیم، باید نگاه روشنی نسبت به فرهنگ داشته باشیم.

به نظر بنده فرهنگ مجموعه‌ای هدفدار زنده است که از یک سلسله عناصر تشکیل می‌شود و بر یک سلسله عناصر دیگری تأثیر می‌گذارد. معمولاً، قلب فرهنگ، جهان بینی است. نوع تلقی و برداشت انسان‌ها از محیط و نگاه آنها به جهان را جهان بینی می‌گوئیم. این جهان بینی، باورها و ارزش‌هایی را می‌سازد که این باورها، سلسله‌ای از تجلیات و نمودهای خارجی را شکل می‌دهد که در عرصه‌های مختلف نیز پدیدار می‌گردد. ارزش‌ها، تجلیات بیرونی دارند که در محیط زندگی، حقوق، قانون و غیره ظاهر می‌شوند در مجموع، فرهنگ را تشکیل می‌دهند.

وقتی جهان بینی به عنوان قلب فرهنگ مطرح باشد، باید ببینیم، که چگونه می‌توانیم این قلب را تقویت کنیم؟ به موازاتی که قلب فرهنگ از انرژی و اکسیژن لازم برخوردار باشد، این عملیات در عرصه‌ی فرهنگ نیز بهتر می‌تواند عمل کند. لذا آنچه که معمولاً در بحث‌های جامعه‌شناختی و بحث فرهنگ و جهان بینی مطرح شده، عمدتاً میراث اجتماعی، علم، دانایی و محیط است. زمانی که این موضوعات در یک محیط جمع می‌شدند، جهان بینی پدید می‌آید. بنابراین، جهان بینی باید از نقطه‌ای پدیدار شود و به موازات اینکه آن نقطه‌هایی که جهان بینی را می‌آفرینند، این مقوله تقویت نیز می‌گردد و به میزانی که جهان بینی تقویت و پالایش شود، باورها و ارزش‌ها از آن‌ها تأثیر می‌پذیرند. هر اندازه که باورها و ارزش‌ها تغییر یابد، روی عرصه‌های بیرونی و تجلیات و نمادهای بیرونی که فرهنگ اجتماع و فرهنگ عمومی را شکل می‌دهد تأثیر می‌گذارد و نیز این، نگاهی کلی به فرهنگ است. نگاه ما با یک رویکرد دینی و اسلامی همراه است. ما فرهنگ و جهان بینی را محدود در این سه عنصر نمی‌دانیم، آنهایی که جهان بینی را همان علم و محیط اجتماعی و تاریخی می‌دانند، بیشتر یک نگاه مادی به فرهنگ دارند. چون بینش‌ها، بینشی مادی نیست و فرهنگ را فراتر از یک دید مادی می‌دانیم، به علاوه، مؤلفه‌ی دیگری که می‌توانیم به آن اضافه کنیم اینکه، این دیدگاه، بینشی الهی است؛ بینشی است که از طریق وحی و فطرت انسان‌ها می‌آید و به عنوان یکی از پایه‌های جهان بینی شکل می‌گیرد. گمان می‌کنیم، باورود بینش الهی در حیطه‌ی جهان بینی، به طور

طبیعی این جهان بینی شکل خاصی می‌یابد!

معمولاً، محیط اجتماعی دارای آلودگی است. میراث تاریخی نیز دارای این آلودگی هاست و علم هم دارای یک سلسله ناکارآمدی‌ها می‌باشد. آنچه که علم را کار آمد، و محیط اجتماعی را پالایش و میراث تاریخی را ارزش می‌بخشد، یک بینش الهی و دینی است. یعنی با ورود بینش الهی و قدسی، علم پویاتر می‌شود. میراث تاریخی دارای ملاک و ارزش می‌شود و محیط اجتماعی پالوده می‌گردد. و به شکل طبیعی، جهان بینی نیز می‌یابد.

زمانی که جهان بینی پالایش و بزرگ شد، طبعاً باوری که از این جهان بینی متولد می‌شود و ارزشی که از آن تولید می‌گردد، متفاوت است.

هر گاه، این دو وارد جامعه می‌شود، به شکل طبیعی تمام روابط را تغییر می‌دهد و این نگاهی کلی به نظریه‌ی فرهنگ است.

پس آن گاه که نگاه ما به فرهنگ اینچنین باشد، توسعه را نیز یک مسأله‌ی فراگیر دانستیم، بنابراین اگر می‌خواهیم به توسعه‌ی فرهنگی دست یابیم، اولاً باید آنچه سبب تقویت جهان بینی می‌گردد را تقویت نماییم، پس هر اندازه که ما آن را تقویت کنیم به شکل طبیعی، فرهنگ نیز توسعه می‌یابد. بنابراین، لازم است تا ابزار و بخش‌های فرهنگ ساز را توسعه بخشیم که در آن فرآیند جهان بینی نیز توسعه یابد و بدین ترتیب جهان بینی هم سبب توسعه‌ی باورها و ارزشها شود نکته‌ی مهم اینکه وقتی ارزش‌ها و باورها تبدیل به سخت‌افزار و نرم‌افزارهای درون اجتماع شده و فرهنگ عمومی و علمی جامعه را شکل دهد، فرهنگ نیز توسعه می‌یابد. بنابراین، تنظیم روابط در میان اجزا و عناصر فرهنگ و تصحیح مواردی که مولد فرهنگ است موجب توسعه‌ی فرهنگی می‌شود.

تصور می‌شود که توسعه، مفهومی درونی است. وقتی اساس و مبنا را توسعه‌ی انسانی، توسعه‌ی فکر، و توسعه‌ی ایدئولوژی و جهان بینی دانستیم، و باور داشتیم جهان بینی هم توسط فطرت و وحی تقویت و تغذیه می‌شود؛ پس ما رسیدن به توسعه را تنها با تلقی از توسعه امکان‌پذیر می‌دانیم؛ توسعه‌ای که توسط دیگران مطرح می‌شود، توسعه‌ای فیبری و خطی است، نه یک توسعه‌ی تعاملی! پس ما توسعه را به عنوان یک توسعه‌ی درونزا مورد بحث قرار می‌دهیم و فکر می‌کنیم که نگاه ما به توسعه، نگاهی همه جانبه است؛ این نکته بسیار مهم است، در حالی که آنها مبانی توسعه را توسعه

نمی‌دهند؛ ما حتی مبانی توسعه را نیز با توجه به فرهنگ دینی و همچنین با توجه به جهان بینی اسلامی، توسعه می‌دهیم. بنابراین ما نه تنها فرهنگ حتی مبانی آن را هم قابل توسعه می‌دانیم.

جواب سؤال ۳:

انقلاب اسلامی در واقع یک انفجار در جهان بینی بود. یعنی با توجه به مبنایی که برای فرهنگ و توسعه داریم. اگر بخواهیم بگوییم مهمترین دستاورد انقلاب اسلامی چه بود؛ به نظر بنده، انفجاری است که در جهان بینی ایجاد کرد. و جهان بینی را در یک حد بسیار وسیعی توسعه داد، نوع جهان بینی را تغییر داد. لذا ما دیدیم که در یک دوران کوتاه، بسیاری از تغییرات در درون جامعه ایجاد شد، وقتی که نوع زندگی، نوع رفتار، فرهنگ جهاد، فرهنگ شهادت، فرهنگ امر به معروف و نهی از منکر، فرهنگ همکاری نیز دگرگون شد؛ مثلاً جوان‌هایی که می‌رفتند در روستاها کار می‌کردند و زراعت می‌کردند، و تمام ارزش‌هایی که به عنوان ارزش و باور مشاهده می‌شود؛ حداقل بنده هیچ عنصری را سراغ ندارم که از نظر تولید فرهنگ مانند انقلاب اسلامی عمل کرده باشد. در واقع انقلاب یک شوک فرهنگی بود. یعنی شوکی به جهان بینی وارد کرد و آن را به ناگهان دچار ارتعاش ساخت و چون جهان بینی مرتعش شد، باورها سرعت تغییر یافت و بینش‌ها نیز به تبع آن خیلی زود تغییر جهت داد ولیکن این باورها و ارزش‌ها، در زمانی که در حال تبدیل شدن به نمادی برای تجلی در ابعاد گوناگون زندگی بود. متأسفانه، ما نتوانستیم به شکلی مفید از آن استفاده نماییم. چرا که اگر قادر به استفاده از آن بودیم، وضعیت ما غیر از وضع موجود بود. یعنی ما تقریباً بخش عمده‌ای از اهداف انقلاب را تخریب کردیم و از این ظرفیت تولید شده و از این حالت ایجاد شده، نتوانستیم بهره‌ی لازم را ببریم. زیرا وقتی باور و ارزش تولید شد - آن دو پایه‌ی اساسی که معمولاً فرهنگ ساز هستند - با این شوکی که بر جهان بینی وارد شد نتوانست تبدیل به نماد شود، چرا که اگر به شکل نماد ظهور می‌یافت، می‌بایست در اقتصاد، سیاست، حکومت، محیط زیست، تعلیم و تربیت و خانواده تجلی پیدا می‌کرد. یعنی با پیدایش انقلاب و تحول جهان بینی تجلیات فرهنگ تا حدودی در حوزه‌ی اقتصاد، سیاست، محیط زیست، حقوق، قانون و سایر زمینه‌ها نفوذ کرد اما دلایل مختلف ما نیز

بوروکراسی مفرط در سازمان اداری کشور، ویرانی زیرساخت‌های اقتصادی توسط جنگ، غفلت از فرهنگ و دهها دلیل، باعث شد که چرخ انقلاب در گل و لای فرو رود و در نتیجه آرمان‌های مطلوب، در عمل دچار بحران و چالش شد و این امر سبب گردید که جهان بینی و نوع تلقی و برداشت نسل نو دچار بحران شود و به تعبیری فرایند باز تولید فرهنگ با کندی مواجه گردید. حرکت انقلاب وقتی می‌توانست و می‌تواند به پیش رود که آرمان‌ها و ارزش‌های تولید شده در عرصه‌های زندگی مینا می‌شود و نسل جدید آثار آن را ملاحظه کند و جهان بینی امید در او شکل بگیرد. هنگامی که انقلاب به وقوع پیوست، نسل جدید نبودند، که چنین شوکی را ببینند و آن باورها و ارزش‌ها را مشاهده نمایند، می‌بایست تجلیات آن را می‌دیدند. نسل جدید هرگز نتوانست تجلیات انقلاب اسلامی را در عرصه‌ی اقتصاد، سیاست و همچنین تعلیم و تربیت، و نیز هنر ببیند این نسل در عرصه‌ی فناوری و تکنولوژی نیز موفق به مشاهده‌ی تجلیات انقلاب نگردید. اگر انقلاب در این زمینه‌ها با همان شتاب پیش رفته بود و نسل جدید آن تجلیات را می‌دید. اندیشه‌ی این نسل چون اندیشه‌ای نو بود و تبدیل به نوعی از جهان بینی مجدد می‌شد و انقلاب را شکوفاتر می‌ساخت. بنده نمی‌گویم اصلاً چنین کاری صورت نپذیرفته، بلکه آن شوک و آن پتانسیل و آن ظرفیتی که ایجاد شد، به حدی بود که اگر این روند را طی کرده بود، هم اکنون وضع ما در دنیا بسیار متفاوت بود؛ یعنی اگر ظرفیت ایجاد شده را صد تصور کنیم، آن، شاید پنج یا ده قسمتش را استفاده کردیم. نه اینکه استفاده نکردیم. حال موانعی بود که باعث ایجاد اختلال‌هایی گردیده است. یک سلسله اختلالاتی که مقام معظم رهبری هم به نام تهاجم فرهنگی از آن نام برده‌اند. اصلاً تهاجم فرهنگی یعنی؛ ایجاد اختلال و انقطاع سیستم ارتباطات؛ به عبارتی فاصله‌ی میان باورها و ارزش‌ها با تجلیات و نمادهای بیرونی آن. اصلاً تهاجم فرهنگی یعنی پارازیت؛ یعنی اختلال میان باورها و ارزش‌ها با تجلیات بیرونی به عبارتی هرگاه آن باور و ارزش، تبدیل به یک نماد بیرونی نشود، به هر دلیلی، تهاجم فرهنگی صورت پذیرفته است و نتیجه اینکه؛ باعث پویایی مجدد فرهنگ در جامعه نمی‌شود و توسعه‌ی فرهنگی در جامعه با اختلال مواجه می‌شود.

اولین مسأله اعتقاد به این چرخه است. کدام چرخه؟ آیا منظور چرخه‌ی باورها و تجلیات آن در بیرون (نمادها) می‌باشد؟ پس مادر ابتدا باید کار فرهنگی انجام دهیم و در

این مرحله نیاز به آسیب‌شناسی داریم تا پی ببریم چرا چنین وضعیتی پیش آید؟ چرا شوکی که در جهان بینی ایجاد شد، سست گردید؟ چرا این خط بازگشت انجام نشد؟ به نظر بنده قسمت عمده‌ی این مسایل به بحث سیستم سازی، نظام سازی و برنامه ریزی برای اجرای این تجلیات فرهنگی باز می‌گردد. بنده متعقدم همان طور که مقام معظم رهبری فرمودند: امروز «نهضت، در واقع خدمت رسانی به مردم است» الیوم، یوم العمل و لاحتساب. به اعتقاد بنده امروز روز کار است. و زمان حرف زدن نیست. اگر ما بخواهیم این مسأله حل و فصل شود، باید همان آرمان‌ها و ارزش‌هایی که تقریباً نیمه کاره مانده را بازسازی کنیم، اما؛ رویکردی اجرایی و برنامه‌ای و آنها را در بستر حکومت و سیستم بوروکراسی اداری قرار دهیم تا زمانی که ادارات ما نتواند رضایت مردم را جلب کند، ما نباید توقع چنین تغییراتی را داشته باشیم. چرا که لازمه‌ی شکوفایی آن باورها و آن ارزش‌ها، وجود عدالت در سیستم اداری است. اما امروز با وضعیت اداری کشور، در سیستم قضایی و قانونگذاری و نیز در کرامت انسان‌ها! اصلاً آن تجلیاتی که می‌بایست بر اثر باورها و ارزش‌ها، اتفاق می‌افتاده باید مجدداً بازسازی شود و باید دوباره آن را در بستر اجرا، در سیستم و نظام حکومت و همچنین در عرصه‌ی ابعاد اجتماعی. پیاده کنیم. به لحاظ رسانه‌های گروهی، صدا و سیما، مطبوعات و نظایر آن، باید به عنوان پشتوانه‌ی نرم‌افزاری چنین عملی در درون جامعه، امکاناتشان را برنامه ریزی نموده و در جهت تحقق و اجرای همان آرمان‌ها و ارزش‌ها در درون جامعه فعالیت نمایند یعنی اگر چنین اتفاقی بیفتد، که نمادهای اجرایی جامعه به سمت اجرا سوق داده شوند و رسانه‌های گروهی و ارتباطی و تبلیغی نیز زمینه سازی‌های فرهنگی آن را انجام دهند، به نظر می‌رسد که با برقراری چنین ارتباطاتی، موفق به تجدید حیات دوباره‌ی انقلاب اسلامی خواهیم شد.

من ارزش‌ها و آرمان‌ها را کهنه شده نمی‌دانم و به نظر می‌رسد که باید همان آرمان‌ها و ارزش‌ها مجدداً بازخوانی و بازفهمی شود و زمینه‌های اجرای آن در بستر جامعه فراهم گردد، و گرنه به نظر بنده آرمان‌ها و ارزش‌هایی که انقلاب تولید کرد، همچنان پویا و اولین حرف است. شما قانون اساسی را مطالعه کنید بنده فکر می‌کنم، ما کسری در آرمان‌ها و ارزش‌ها نداریم. آنچه که امروز مشکل ماست، تحقق و اجرای این مقوله هاست، مشکل انگیزه است، انگیزه‌ی اجرای آن ارزش‌ها. آنچه که امروز دچار

چالش گردیده، انگیزه‌ی اجرای آن آرمان‌هاست. یعنی انگیزه‌ها متفاوت شده و افراد دیگر به طور جدی در جستجوی تحقیق آن آرمان‌ها و ارزش‌ها نیستند و اشکال اصلی همین است. برای ایجاد یا افزایش انگیزه و تحقق آرمان‌ها و ارزش‌ها در بستر اجتماعی نیز، دو لایه‌ی کاری وجود دارد. یعنی همان طور که علی (ع) می‌فرمایند: این بیشتر در تفسیر تعامل بین دولت و مردم است، حکومت و مردم. ایشان می‌فرمایند: «مردم اصلاح نمی‌شوند، به جز اصلاح حاکمان و زمامداران. و زمامداران هم اصلاح نمی‌شوند، مگر به پایداری و استقامت و خواست مردم» یعنی، تولید آگاهی در مردم پس مردم باید بخواهند و امروزه تقریباً کشور، یک کشور مردم سالار است و آزادی سیاسی در آن وجود دارد و مردم نیز حق انتخاب دارند، و بنابراین می‌توانند خواست‌های خود را با استفاده از آرای خود به کرسی بنشانند. بحث آزادی اندیشه، آزادی سیاسی و نیز بحث انقلاب نرم‌افزاری؛ همه‌ی اینها از سلسله ملزومات این کار است. یعنی اگر که قرار باشد چنین مسأله‌ای اتفاق بیفتد، باید مجدداً بحث‌ها باز شود و افراد بتوانند به شکل راحت دیدگاه‌های خویش را مطرح سازند. بحث آزادی و توطئه دو چیز است یعنی؛ ما نباید اشتباه کنیم. ما بارویکرد «اصلاحات انقلاب محور» نه آمریکا محور و نه اسرائیل کاملاً موافقم و آن را ضرورت اجتناب‌ناپذیر می‌دانیم. ما به اصلاحات همه - جانبه نیازمندیم، اما اصلاحاتی انقلاب محور و با محوریت انقلاب. یعنی؛ افکار انقلاب به عنوان محور اصلاحات مطرح شود بنابراین اگر چنین رویکردی ایجاد شود، و زمینه‌های نرم‌افزاری این عمل پدید آید، قادر خواهیم بود بازگشت خوبی به آرمان‌ها و ارزش‌های انقلاب اسلامی داشته باشیم.

جواب سؤال ۴:

در شرایط فعلی، چون ما حکومتی با نام اسلام برقرار کردیم، بنده، اولین نقش را به شکل عام و به شکل مجموعه‌ی نظام مربوط به حکومت و دولت می‌دانم. من نقش اینها را از نقش دانشگاه و حوزه بالاتر می‌دانم. چرا؟ به همان دلایلی که گفته شد که چرا این چرخ به گل نشسته! چون در حوزه‌ی عمل و اجرا به گل نشسته است. نمی‌خواهم بگویم که حوزه و دانشگاه در این مقوله چندان نقشی ندارد، اما در اینجا اما می‌توان گفت که نقش دوم و ثانوی دارد؛ چرا که هم اکنون نقش اول، نقش دولت و حکومت است، زیرا تمام

۱۰۰ امکانات ملی در اختیار آنهاست و رأی مردم برای آنهاست. آنها از جانب مردم وکیل شده‌اند که، آرمان‌ها و ارزش‌های انقلاب اسلامی را تحقق بخشند. یعنی؛ اگر ما در جستجوی تحقق توسعه‌ی فرهنگی هستیم، باید همان ارزش‌ها و آرمان‌ها را تعقیب نماییم.

امروز سؤال ما آن است که، پس این آرمان‌ها و ارزش‌ها چه شده؟ اکنون برای تحقق این آرمان‌ها چه عملی از دست حوزه برمی‌آید؟ در حالی که نمی‌تواند سقف ریخته‌ی مدرسه‌هایش را هم تعمیر نماید. یعنی، حتی قادر به تأمین حقوق ماهانه طلبه‌ها و شهریه‌ی آن نمی‌باشد و این واقعیت مسأله است.

در مورد دانشگاه‌ها؛ بحث فرار مغزها در هر سال را داریم. یعنی اگر مراکز عالی آموزش ما امکانات جذب نیروها را می‌داشتند، می‌توانستند آزمایشگاه‌های خوب بسازند و رفاه نسبی برقرار سازند و حتی زمینه‌ی علمی آن را فراهم نمایند، همه‌ی کسانی که مهاجرت کردند، ضد انقلاب نبودند. بلکه آنها امکاناتی را می‌خواستند و چون در اختیار نداشتند، به نقاط مختلف رفتند. مشکل آنها آیا خطاب دولت است؟ همین است. بنابراین این پیشنهاد بنده خطاب به دست‌اندرکاران حکومت این است که خودتان رؤسای دانشگاه را ببینید، وزیر آموزش عالی را ببینید، با مدیر حوزه‌ی علمیه قم مصاحبه کنید و ببینید که آنها خودشان چه مسایل و مشکلاتی را دارند؟ یعنی این یک شعار است که نقش اول را داده‌اند به حوزه! ما تازمانی که نتوانیم در بحث اقتصاد، سیاست، محیط زیست، بحث‌های جدید نهضت نرم‌افزاری و بحث (IT) و (ICT) بحث‌ها و اطلاع‌رسانی فناوری و تکنولوژی انقلابی ایجاد کنیم، نمی‌توانیم به مسایل دیگر بپردازیم. ابن خلدون نکته‌ی جالبی دارد که می‌گوید: «معمولاً فرهنگ و مدنیت در جایی است که عمران و آبادانی باشد» خیلی سخن جالبی است و ی تحلیل می‌کند که اگر تمدن اسلامی در قرن سوم و چهارم اتفاق افتاد، علتش آن است که امکانات جهان اسلام در بغداد متمرکز بود. یک سلسله امکانات رفاه و آسایش در آنجا ایجاد شد و از سرتا سر دنیا، دانشمندان، نویسندگان، مخترعان و همه‌ی علما در آنجا جمع شدند و هر جا که آنها جمع شوند، به شکل طبیعی رشد و توسعه نیز پدید می‌آید. یعنی، اگر در آمریکا جمع شوند، آمریکا توسعه می‌یابد. اگر در ایران جمع شدند، ایران توسعه پیدا می‌کند. اگر از ایران فرار کنند، ایران ضعیف می‌شود. اگر از آمریکا فرار کنند، آمریکا بدبخت

می‌شود. این مسایل سلسله عواملی بسیار روشن و بدیهی است.

اگر ما نتوانیم عمران را ایجاد کنیم. - که نیازمند یک کار فرهنگی است - باید فرهنگ عمران و آبادانی را ایجاد کنیم و تا فرهنگ این مسأله ایجاد نشود و چنین فرهنگی در مردم پدید نیاید، انتخابات، به شکلی شایسته انجام نمی‌پذیرد پس ابتدا باید فرهنگ این موضوع ایجاد شود. هرگاه باورها و ارزش‌ها به این سمت حرکت کند که برای رشد و توسعه‌ی انقلاب اسلامی، باید نمادهای بیرونی ساماندهی گردد و عمران مادی و معنوی در عرصه‌های مختلف زندگی ایجاد شود، اگر نتوانستیم این زمینه‌ها را فراهم کنیم و هم حوزه و هم دانشگاه، ترقی می‌کند. کار درستی که آنها می‌توانند انجام دهند، عمدتاً تبلور و توسعه‌ی جهان بینی انسانهاست. چه دانشگاه و چه حوزه. کار اساسی حوزه دمیدن روح بینش الهی در عرصه‌ی جهان بینی، شفاف کردن آن می‌باشد. کاری هم که دانشگاه می‌تواند انجام دهد؛ نیز زمینه‌های اجرا را به عنوان مجموعه‌ای از علم و تکنولوژی، از جهان و تجربه‌ی بشری بگیرد و آنها را، هم وارد جهان بینی و هم، وارد عرصه‌های اجرایی نماید. بنابراین، من نقش اول را به حکومت به عنوان مجموعه‌ی نظام، تمام قوا و اصلاً مجموعه‌ی حاکمیت می‌دانم و تا زمانی که چنین اعتقاد پدید نیاید و حرکتی اساسی در آنجا شکل نگیرد، نه حوزه و نه دانشگاه؛ هیچ یک نمی‌توانند کاری انجام دهند.

جواب سؤال ۵:

بسیار زیاد. اگر بخواهیم تقسیم‌بندی کنیم، به نظر بنده، ما بخش دولت و حکومت را داریم و من اولین جایگاه را برای آن می‌دانم. مسأله‌ی دوم، نهادهای دینی، که این نهادها، و نهادهای ملی کشور، چندین میلیارد اعتبار می‌گیرند، چرا که اصلاً کار آنها ساماندهی و توسعه‌ی زمینه‌های فرهنگی است. یعنی الآن اعتبارات دست آنهاست یعنی اعتبارات چندین میلیاردی در اختیار صدا و سیما، رسانه‌های گروهی و جمعی و نهادهای فرهنگی و دینی است.

الآن شما ببینید، در یک ضرب و جمع سطحی، که من آمار آن را دارم و لازم نمی‌بینم که بگویم - مشاهده کنید چند میلیارد هزینه می‌شود، پس ما یک حکومت و دولت داریم. دوم رسانه‌های فرهنگی، تبلیغی و ارتباطی لایه‌ی سوم هم نهادهای دینی هستند که هم

۱۰۲ اکنون، کسی نمی‌گوید، شما چند صد میلیارد تومان هزینه می‌کنید و این هزینه‌ها صرف چه اموراتی می‌شود؟

در حال حاضر ما بیش از سی نهاد رسمی داریم وزارتخانه‌های بزرگ فرهنگی داریم و در هر صورت آنها برای توسعه‌ی فرهنگی مأمور هستند و در لایه‌ی اول؛ نیز قرار دارند. در لایه‌ی دوم، رسانه‌ها، و لایه‌ی سوم، نهادهای دینی و لایه‌ی چهارم؛ حوزه‌های علمیه و لایه‌ی پنجم، دانشگاه‌ها هستند. نهادهایی مانند مسجد و NGOها و بعد از آن هم مردم در لایه‌های خیلی بعد از آن قرار دارند و بنده در بحث توسعه‌ی فرهنگی چنین طبقه‌بندی را قایل هستم.

به اعتقاد بنده تا زمانی که نقش و وظایف دولت تعیین نگردد، نقش و وظایف رسانه‌ها، نقش و وظایف نهادهای دینی، نقش و وظایف حوزه و نیز نقش دانشگاه‌ها و وظایف NGOها هم معین نمی‌شود! یعنی، باید یک مجموعه‌های علمی پدید آید و روی این مقوله وظایف هر کدام و نیز حیطه‌ی عملکرد هر یک از آنها را باید تعیین کنند تا در یک نظام هماهنگ، در کنار یکدیگر پیش روند. چرا که بحث توسعه‌ی فرهنگ، یک فرآیند است و کار خطی نیست؛ یک کار و مجموعه‌ی تنیده به هم و نیز یک ستون سیمانی است و این مهم وقتی به وقوع می‌پیوندد که تغییرات در مجموعه‌ی آنها انجام گیرد.

جواب سؤال ۶:

امروزه، توسعه‌ی جامعه، نیازمند توسعه‌ی اقتصادی است، در حالی که توسعه‌ی اقتصادی با توسعه‌ی فرهنگی است که امکان می‌یابد. یعنی؛ توسعه‌ی اقتصادی به معنای واقعی کلمه، خصوصاً در کشور ما، توجه به بافت کشورمان که شرقی هستیم و اخلاق ویژه شرقی داریم و به علاوه مسلمان هستیم، هم شیعه و هم سنی داریم و نیز فرقه‌های خاص در درون کشور هم وجود دارد و بالآخره ما دارای یک طبع ملی، انقلابی هم هستیم، بنابراین توسعه‌ی اقتصادی نمی‌تواند صرفاً شعاری بیش باشد. یعنی توسعه‌ی اقتصادی با توجه به مسایل انقلاب مانند؛ دین و مذهب و مسأله‌ی ملیت در ایران اتفاق می‌افتد آن سه هم کار فرهنگی است. یعنی آنها هم مانند اقتصاد به سان نگینی است که روی انگشتری فرهنگ قرار دارد؛ چرا که در ایران بحث فرهنگ بسیار جدی است. یعنی همواره در طول تاریخ هم مشاهده می‌شود که معمولاً فرهنگ هم

واقعیتی است که حتی مردم، یک حکومت شاهنشاهی به دلیل وجود نوعی فرهنگ ساقط ۱۰۳ می‌شوند و این امر به دلیل اقتصاد نیست، بلکه به خاطر فرهنگ است. تمام تغییر و تحولاتی که شما در ایران می‌بینید، به واسطه‌ی عواملی است که برشمرده شد و اصلاً کشور ما، کشوری فرهنگی است و بحث فرهنگی در آن بسیار دامنه‌دار و جدی است و هر گونه توسعه‌ی اقتصادی، بدون لحاظ کردن توسعه‌ی فرهنگی در این کشور امکان‌پذیر نیست. چون تقریباً حالت نگین انگشتری است که بیان شد و باید فرهنگ و اقتصاد در کنار هم باشند. یعنی بدون فرهنگ، اصلاً هیچ‌گونه توسعه‌ای در کشور اتفاق نمی‌افتد.

مردم باید توسعه را پذیرفته و در آن مشارکت و همکاری کنند. همه‌ی اینها مؤلفه‌های فرهنگی است. بنده یادم می‌آید که در اوایل انقلاب در روستاها، در بسیاری از نقاط، حمام ساخته شد و پس از مدتی، حمام تبدیل به محل هیزم روستاییان شد. چرا؟ چون، فرهنگ آن کار تولید نشده بود. یعنی ما، بدون تولید فرهنگ نمی‌توانیم اقدامی بکنیم.

جواب سؤال ۷:

من به طور کلی انقلاب اسلامی را به عنوان مهم‌ترین پدیده، در ایجاد شوک در جهان بینی و تالو فرهنگ، نه در ایران بلکه در سرتا سر جهان می‌دانم. یعنی، انفجاری که در جهان بینی ما پدید آمد، آنقدر ارتعاشات آن زیاد بود که بیش از آنچه که حتی در ایران اثر بگذارد، تا گوشه‌های آفریقا نیز ارتعاشات آن مشاهده می‌شود. در دورترین نقطه‌ی چین، در شرق آسیا و در آخرین نقطه‌ی آمریکا نیز دیده می‌شود. یعنی در دنیا، حتی در جاهایی که ایران را نمی‌شناسند، انقلاب اسلامی را می‌شناسند. این موضوع، خود بزرگترین جریان فرهنگی بود. یعنی یک جریان سیاسی و یا جریانی اقتصادی نبود؛ بلکه یک جریان فرهنگی ناب بود. چرا که انقلاب اسلامی در اصلی‌ترین نقطه، یعنی؛ در قلب، مغز و روح فرهنگ، که جهان بینی بود، شوک وارد کرد و حرکت امام خمینی (ره) در آن نقطه‌ی حساس موج ایجاد کرد.

بنابراین به نظر بنده انقلاب اسلامی در ساماندهی و توسعه‌ی فرهنگ دینی نقش اساسی داشته است اگر امروز به دنبال توسعه‌ی فرهنگی هستیم، باید مجدداً آن

۱۰۴ آرمان‌ها و ارزش‌هایی که انقلاب اسلامی تولید کرد را مجدداً مبنای اصلاحات کشور قرار بدهیم و آنها را بازشناسی کرده و زمینه‌های اجرای همان آرمان‌ها و ارزش‌ها را ایجاد نماییم.

اگر این گونه عمل کنیم، در واقع توانستیم در نمادها و تجلیات بیرونی در درون جامعه این ارزش‌ها را عملی سازیم؛ زیرا جهان خاطره‌ی خوشی از انقلاب اسلامی دارد؛ پس یک رویکرد اساسی به انقلاب اسلامی خواهد شد. فکر انقلاب اسلامی، قدرت رهبری جهان را به عنوان یک فکر برتر و به عنوان یک تز برتر به ویژه در کشورهای اسلامی و در غیر کشورهای اسلامی به عنوان یک الگوی استاندارد آزمایش شده می‌تواند مطرح باشد اگر ما بتوانیم این گونه عمل کنیم؛ یعنی بتوانیم آن نمادها و جلوه‌های برخاسته از انقلاب را در درون باز تولید کنیم.

امروز هم وقتی شما با خارجی‌ها یا حتی مسلمان‌های کشورهای دیگر مصاحبه می‌کنید، آنها دوست دارند بدانند ما چه کردیم و یا چه می‌کنیم؟ و برای مشکلات چه راه حل‌هایی را داریم و اگر توانستیم این کار را انجام دهیم، یعنی همانطوری که برای توسعه‌ی فرهنگی، انقلاب اسلامی عامل موحده‌ی توسعه‌ی فرهنگ دینی در این ربع قرن اخیر بوده، عامل بقای این توسعه‌ی فرهنگی، مجدداً همان آرمان‌ها و ارزش‌های انقلاب اسلامی است.

حال باید ببینیم تلقی ما از اسلام چیست؟ اگر می‌خواهیم تلقی کنیم، اسلام، یک اسلام ارتجاعی است یا اسلام روشنفکرزده؛ هیچکدام از اینها را بنده به نفع اسلام نمی‌دانم؛ چرا که اسلام ارتجاعی، اسلام منحرف و عقب افتاده‌ای است که اصلاً اعتقادی به توسعه ندارد و دین را فقط برای یک سلسله مسایل فردی و شخصی می‌خواهد. اسلام روشنفکرزده هم باز اسلام را فردی می‌داند و عجیب است که هم روشنفکرزده‌ها و هم ارتجاعی‌ها، هر دو سکولار هستند. یعنی هر دو تفکر به یک نقطه یعنی، فردیت می‌رسند، یعنی رسالت اجتماعی و جمعی را از اسلام می‌گیرند. ما فکر می‌کنیم هیچکدام از اینها نمی‌تواند. اسلام راستین می‌باشد. اما اگر به عنوان اسلام امام خمینی (ره) و اسلام راستین باشد، - یعنی اسلامی که به عنوان الگوی حضرت امام بود - اسلام‌گرایی نفس توسعه است و همانطور که عرض کردم، نه تنها در اجزا حتی در مبانی نیز قایل به توسعه است.

هنگامی که شما توانستید، توسعه‌ی انسانی را مطرح سازید و از توسعه‌ی دانایی و ۱۰۵ همچنین توسعه‌ی آگاهی سخن به میان آورید این دارای اهمیت بسیاری است، چرا که امروز دنیا، دانایی را به عنوان اصلی‌ترین قدرت در توسعه قلمداد می‌کند.

اساس اسلام بر «ن والقلم و ما یسطرون»، است که مینا را بر دانایی قرار داده است. همان‌طوری که امام می‌فرماید: «نهضت قرآن یک انقلاب علمی بود و کتاب خدا و اصلاً بعثت پیامبر(ص) یک بعثت علمی بود». اصلاً نام او بعثت بود و اصلاً بعثت یعنی خیزش. یک انفجار نور بود. بنابراین انفجار ایدئولوژی و انفجار جهان‌بینی است. وقتی مکتبی این قدرت را داشته باشد که بتواند در جهان‌بینی، ایجاد شوک و ارتعاش کند، معلوم است که اصلاً نه تنها در توسعه نقش دارد، بلکه نفس توسعه است. اسلام‌گرایی به معنای اسلام امام خمینی، نفس توسعه است.

چرا؟ چون بر روی منابع و مبانئ توسعه اثر می‌گذارد، که اساس آن جهان‌بینی، باورها و ارزشهاست و خدمت به مردم و ایجاد تحول اجتماعی را یک تکلیف می‌داند. من اعتقاد به اصلاحاتی همه جانبه در محور انقلاب دارم. و معتقد هستم که مراکز علمی و تحقیق در کشور باید بگویند که این باورها و ارزش‌هایی را که انقلاب اسلامی تولید کرد، چه بود؟ اینها باید بازخوانی شود، این عملکرد ۲۵ ساله‌ی انقلاب اسلامی هم باید مورد مطالعه و تجزیه و تحلیل قرار گیرد و بررسی شود که آیا این عملکرد ۲۵ ساله، این باورها و ارزش‌هایی که تولید شد، آیا در مسیر آنها حرکت کرد یا نه؟

یعنی نقص‌ها و فاصله‌ها در کدام بخش بود تا در آن برنامه‌ریزی شود؟ پس برای آنکه ما بتوانیم در این ربع قرن مجدداً، خودمان را به آن باورها و ارزش‌ها نزدیک کنیم باید چگونه عمل کنیم؟ من این فعالیت‌ها را اصلاحات «انقلاب محور» نام‌گذاری کرده‌ام. اگر یک اصلاحات انقلاب محوری در این کشور اتفاق بیفتد و اگر که ملاحظه می‌شود که برخی از شعارهای اصلاح‌طلبی در کشور، با چالش‌هایی مواجه شد، به نظر بنده، دلیل اصلی آن بود که «انقلاب محور» نبود و نتوانست در قشر متدین و انقلابی جامعه جای خودش را باز بکند.

بنابراین مشاهده می‌گردد، اگر این انقلاب یعنی؛ اصلاحات، انقلاب محور بود، همان روستایی که به هر حال برای انقلاب اسلامی حتی از نان شبش هم گذشت، حاضر بود برای همین مسأله مجدداً اقدام نماید. یعنی اگر که همان راه را تکرار کرده بودیم، همان

۱۰۶ کسی که خود و جوان خود را و نیز جان خودش را به خطر انداخت باری دیگر عشق آن را داشت که برای حفظ آن اقدام کند. اما یک سری حرف‌های غیر بومی مطرح کردیم که نه پاسخ مثبتی گرفتیم و نه نتیجه‌ی مطلوبی رسید.

به اعتقاد بنده ما کاملاً امکان بازگشت به آن فرصت گذشته را داریم و مردم ایران و بویژه نسل جوان امروز، نسل زنده‌ای هستند؛ فقط نمی‌شود سرشان کلاه گذاشت. اگر واقعاً صداقت ببینند و یک ایدئولوژی برتری را لمس کنند و اگر راه مشخصی را ببینند، باز هم همراهی خواهند کرد. اشکال اساسی ما این است که متأسفانه، نمی‌دانیم که می‌خواهیم چگونه عمل کنیم! و مردم هم بالآخره نمی‌دانند چگونه برخورد کنند! اگر واقعاً بدانند و بفهمند قرار است چگونه عمل شود، حرفی ندارد. بیچاره مردم اصلاً گیج شده‌اند و نمی‌دانند چه واکنشی نشان دهند، در حالی که مردم ما بسیار خوب و نجیب هستند.

جواب سؤال ۸:

بنده بحث سنت و مدرنیته‌ای که امروزه در اصطلاح غربی مطرح است خیلی منطبق با ایران نمی‌بینم، چون اصلاً مبنای انقلاب اسلامی بر پایه‌ی امامت است. مبنای آن اجتهاد و ولایت است. انقلاب اسلامی بر پایه‌ی هجرت، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر بنا شده است و اینها همه به معنای مدرنیته و نوسازی است. شخص بنده این تقسیم‌بندی که یک دورانی سنتی بودیم و حالا می‌خواهیم مدرن شویم را اصلاً نمی‌پذیرم.

در مبحث بالا به سنت و مدرنیته اشاره شد و بنده آن را در قالب واژه‌ی فطرت تغییر می‌دهم، من معتقدم فطرت همیشه زنده است، شما نمی‌توانید بگویید «فطرت مدرنیته» یا «فطرت متجدد»! اصلاً چنین تقسیم‌بندی؛ یک تقسیم‌بندی علمی در آرمان‌ها و اهداف انقلاب نمی‌باشد.

اساس ایدئولوژی و فکر ما بر اساس وحی و فطرت عقل انسانی و بشر است که هیچ کدام فرسودنی نیست. کسانی که مبنای جهان‌بینی آنها، نسبت‌گرایی و یا مدرنیته بود باید پاسخ‌گوی بحث باشند، در صورتی که ما اصلاً چنین طبقه‌بندی را حداقل نه در مبنای انقلاب قبول داریم و نه در مبنای مذهب و نه در مبنای مکتب. بنابراین، بر فرض که بخواهیم این تقسیم‌بندی را در جامعه‌ی ایران بپذیریم اتفاقاً امروز برای دوران مدرنیته،

حرف‌های بیشتری داریم تا درباره‌ی دوران سنت. چون در دوران سنت موضوع ۱۰۷
گفتمان وجود ندارد، ولی در دوران مدرنیته، دوران گفتمان و دوران گفتگوهای فرهنگی
است. علاوه بر همه‌ی اینها، حال که مدرنیته هم منتفی شده و بحث پیرامون پست مدرن
است.

به طور کلی دیگر آموزه‌های مدرنیته، خیلی کاربرد ندارد و آنهایی که بیان شد
بیشتر حرف‌های پست مدرن است، نه مدرنیته. چون همان ایراداتی که در سنت وجود
داشت، در مدرنیته هم وجود دارد. یعنی؛ همان سنت‌ها، دوباره با یک خشکی جدید مطرح
می‌شود.

اتفاقاً امروزه در زمان پست مدرن یا پسامدرن یا فراروایت، ما زبان گفتگوی زیادی
با جهان داریم. زیرا بحث خانواده، معنویت، ارتباط فرهنگ‌ها، تعامل فرهنگ‌ها، و نظایر
این مباحث مطرح می‌گردد. بنابراین سکاتداران انقلاب اسلامی کمی درون‌اندیش باشند
و یک بازخوانی از اهداف انقلاب نیز داشته باشند و از نظر اجرا بتوانند تجلیات بیرونی
را هم اصلاح کنند، یعنی؛ اصلاحاتی در عملکرد ایجاد نمایند، خدمت‌رسانی به مردم،
جلب رضایت مردم، بحث فناوری و تکنولوژی؛ در حدی که حداقل فرزندان خودمان
برای به اصطلاح علم‌آموزی یا هر چیز دیگری، به نقاط دیگر دنیا نروند. اگر ما بتوانیم
این کارها را در دوران فرامدرن انجام بدهیم چون رویکرد به معنویت بیشتر است و
دوره‌ی مدرنیته نیز پشت سر گذاشته است، اتفاقاً می‌توانیم زبان تفاهم بین‌المللی بسیار
خوبی داشته باشیم و انقلاب اسلامی نیز می‌تواند جایگاه خود را بازسازی کرده و
مجدداً در دنیا به عنوان فکر برتر مطرح شود.

در جامعه‌ی ایران، این بحث‌ها و تقسیم‌بندی‌ها، جزئی از سرگرم کردن مردم و همین
طور شعارهای لوکس محسوب می‌شود که تنها در حد مطرح شدن باقی می‌ماند. به
عقیده‌ی بنده این موارد را حتی می‌توان بخشی از تهاجم فرهنگی تلقی نمود و یا می‌تواند
بعضی از القائات این تهاجم باشد.

وقتی ما قصد داریم که از جهان بینی به آرمان‌ها و ارزش‌ها برسیم و از آرمان‌ها و
ارزش‌ها نیز به نمادها و تجلیات آن در درون جامعه راه یابیم؛ حال هر افکاری که این
سیر را تخریب کند تهاجم فرهنگی محسوب می‌گردد.

بنابراین از این مباحث این نتیجه حاصل می‌گردد که بیشتر این شعارهایی که در

۱۰۸ چند سال گذشته وجود داشته، القای یک سلسله حرف‌های غیر بومی، در حوزه‌ی یک کشور است که:

«عاقبت از خامی خود سوخته ره‌روی کسبک نیاموخته»

ما اگر که همان خدا و پیغمبر و امام و انقلاب و همین موضوعاتی را که واقعاً اصالت آرمان‌ها و ارزش‌ها بود، حفظ می‌کردیم، آن گروه‌هایی که برای آن ارزش‌ها جان دادند، همان عده هنوز هم حاضر بودند، جان بدهند.

دکتر محمدصادق کوشکی

جواب سؤال ۱ و ۲

توسعه مفهومی است که پس از رنسانس، در تمدن غرب شکل یافته است و در واقع ترجمه‌ی واژه‌ی لاتین (Development) است مفهوم توسعه در بستری فرهنگی شکل گرفته و دارای مقدمات، زمینه‌ها، لوازم و نتایجی بود که مخصوص تمدن غرب بوده است. این توسعه، به معنای حرکتی همه جانبه در همه‌ی ابعاد زندگی غربی باعث شد که تمدن در حال اضمحلال قرون وسطی، کنار گذاشته شود و تمدن نوینی تشکیل شود که تأسیس، تولد و تثبیت این تمدن جدید در واقع مراحل مختلف توسعه در تمدن غرب است.

یکی از ابعاد این توسعه، توسعه در زمینه‌ی فرهنگ است که شاخصه‌های خاص خود را دارد. همان‌گونه که توسعه‌ی سیاسی و توسعه‌ی اقتصادی این گونه است. به همین دلیل مفهوم توسعه‌ی فرهنگی، اصالتاً مربوط به فرهنگ و تمدن غربی است. و اگر بخواهیم تعریف مشخصی از آن ارائه کنیم، باید با توجه به ویژگی‌های تمدن غرب آن را تعریف نماییم. یعنی اگر تمدن غرب را مجموعه‌ی تلاش‌هایی بدانیم که از طرف انسان‌های غربی برای برآورده ساختن نیازهای مختلف جامعه خود صورت گرفته است، در واقع توسعه‌ی فرهنگی را می‌توان مجموعه تلاش‌ها و نتایج این تلاش‌ها تعریف کرد که برای برآورده ساختن نیازهای فرهنگی انسان غربی صورت گرفته و به نتیجه رسیده است.

این توسعه می‌تواند، شامل توسعه در حوزه‌ی تفکر باشد، یعنی تنوع افکار و گسترش گفتگوهای فکری و راه‌های تولید فکر و یا در حوزه‌ی سخت‌افزاری باشد؛ مثلاً

۱۰۹ ابداع شیوه‌های جدید هنری و یا تحول در ارتباطات و رسانه‌ها. در یک کلام، با توجه به اینکه توسعه یک مفهوم کاملاً غربی است، می‌توان گفت: توسعه‌ی فرهنگی مجموعه تلاش‌هایی است که انسان غربی انجام داده و می‌دهد، تا نیازهای غیر مادی خود را برآورده نماید. این یک تعریف خاص از توسعه‌ی فرهنگی است، ولی اگر ما این اصل را بپذیریم که چنانچه شرایط برای سایر ملل و جوامع نیز فراهم شود، آنها نیز توانایی تمدن‌سازی داشته و دارند، در آن هنگام می‌توان گفت: اگر هر ملتی، وارد عرصه‌ی تمدن‌سازی شود و سعی نماید با توجه به امکانات بومی خود، نیازهای فرهنگی خود را برآورده سازد و هر روز نیز پاسخگوی نیازهای جدید خود باشد، آن ملت دارای توسعه‌ی فرهنگی است که این یک تعریف عمومی‌تر از توسعه‌ی فرهنگی است.

جواب سؤال ۳

در خصوص نقش و تأثیر انقلاب اسلامی در توسعه‌ی فرهنگی باید گفت: تلاش محوری انقلاب اسلامی بر این بوده است که دین را به صورت جدی وارد عرصه‌های مختلف زندگی نماید که این تفکر پس از رنسانس، تقریباً به فراموشی سپرده شده بود و تفکر مرده‌ای محسوب می‌گردید. انقلاب اسلامی سعی کرد این دیدگاه را احیا نماید، دیدگاهی که اصرار دارد دین در همه‌ی جوانب زندگی مؤثر باشد. به همین دلیل، با همه‌ی انقلاب‌های جهان متفاوت بوده است و این مهم‌ترین وجه تمایز انقلاب اسلامی ایران، با سایر انقلاب‌های جهان است.

این دیدگاه در واقع باعث ایجاد فضای جدیدی شده که موجبات تغییر در دیدگاه‌های فرهنگی در سطح جهانی را فراهم آورده است.

دین یکی از فربه‌ترین اجزای فرهنگی هر جامعه محسوب می‌شود و به همین دلیل پس از مدت‌ها که شرق مسأله‌ای برای طرح کردن در مقابل غرب نداشت، با ظهور انقلاب اسلامی توانست تمدن غرب را به چالش بکشد.

طرح این مسأله و بنیاد نهادن نظامی، بر اساس این دیدگاه، نمادی از تأثیر انقلاب اسلامی ایران در مقوله‌ی توسعه‌ی فرهنگی جوامع بشری است. وقتی یکی از نمادهای توسعه‌ی فرهنگی از منظر غربی‌ها، تنوع افکار باشد، در واقع انقلاب اسلامی ایران باب نوعی از تفکر جدید را گشود، که دنیا نمی‌تواند از کنار آن بی‌اعتنا عبور کند، به همین

۱۱۰ دلیل گروه‌های مختلفی از صاحب‌نظران عرصه‌های مختلف فکری و نظری، در تلاش هستند تا دریابند؛ دین چگونه وارد عرصه‌ی زندگی شده و این امر چه پیامدهایی خواهد داشت؟

کلیه‌ی این تحولات و باز شدن دریچه‌های جدید فکری و عملی که تأثیر مستقیمی در توسعه‌ی فرهنگی دارد را در وضعیت تأثیر بی‌مانند انقلاب اسلامی در حوزه‌ی فرهنگ و نیز در گستره‌ی جهانی می‌دانیم.

جواب سؤال ۴:

اگر دانشگاه و حوزه را، به عنوان دو عرصه‌ی تولید فکر و اندیشه در شکل خالص آن در نظر بگیریم - که البته در وضعیت فعلی حوزه و دانشگاه ما مصرف‌کننده و توزیع‌کننده‌ی فکر و اندیشه هستند نه تولیدکننده‌ی آن - این وضعیت منحصر به ایران نیست و در هر نقطه‌ای از جهان که تمدنی زنده و پویا و فعال وجود داشته باشد و آن تمدن به دنبال حل مسائل و مشکلات انسان‌ها باشد، اولین رکن برای آن تمدن تولید علم و فکر است. به همین دلیل نهادهای تولیدکننده‌ی علم بیشترین سهم را در فرایند تمدن‌سازی بر عهده دارند. در ایران غیر از حوزه و دانشگاه، ما عرصه‌های نسبتاً فعال دیگری نیز داریم که به طور مستقیم، با حوزه و دانشگاه در ارتباط هستند و در حوزه‌های عملی نیز کارکردهای متفاوتی دارند.

یکی از این عوامل، رسانه‌هاست، که الزاماً در اختیار نیروهای متخصص نیست؛ بلکه کسانی در رسانه‌های عمومی می‌توانند فرهنگ‌سازی نمایند که تجارب خاصی در حوزه‌های مختلف حیات اجتماعی دارند. به همین دلیل، این گروه می‌توانند جدای، از اینکه؛ آیا این دستاوردها، مثبت است یا منفی؛ دریچه‌های جدیدی از فرهنگ را به روی جامعه بگشایند. شعرا، نویسندگان، بازیگران و... در این گروه جای دارند که الزاماً پیوندی تئوریک با دانشگاه و یا حوزه‌ی علمیه در خصوص آنها متصور نیست.

بخش بعدی، فرهنگ عامه و باورهای عمومی است که عامتی بودن آن به معنای تحقیر و سطح نازل آن نیست، بلکه در میان رفتارهای مردم رواج عمومی دارد، و این باورهای عمومی، بخشی از فرهنگ است که می‌تواند در توسعه‌ی فرهنگی نیز مؤثر باشد و این باورها، گاهی منطبق بر ارزش‌های دینی است و گاهی نیز بر خلاف آن.

بخش دیگری از عوامل مؤثر در توسعه‌ی فرهنگی، طبقه‌ی حاکمان و دستگاه قدرت یک کشور است که می‌تواند، فرهنگ‌ساز باشد؛ چه این افراد حاکم ارتباطی با حوزه و دانشگاه داشته باشند و چه نداشته باشند!

تشکل‌های خودجوش مذهبی نیز، گروه دیگری هستند که می‌توانند در عرصه‌ی فرهنگی تأثیرگذار باشند که برگزاری مراسم مذهبی و پیوندهایی که بین این نهادهای مدنی و حوزه‌های علمیه برقرار است، تأثیر قابل توجهی در توسعه‌ی فرهنگی دارد. حتی محصولات و کالاهای مصرفی در حوزه‌ی اقتصادی نیز، از جمله عوامل مؤثر در شکل‌گیری فرهنگ است.

در اوایل اصلاحات اقتصادی چین - در دهه‌ی ۹۰ - هنگامی که اولین شعبه‌ی رستوران زنجیره‌ای آمریکایی «مکدونالد» و اولین شعبه‌ی عرضه‌ی نوشابه‌های «کوکاکولا» در این کشور افتتاح شد، در یکی از نشریات معروف آمریکا به این مناسبت نوشته شد: «ما چین را فتح کردیم»، یعنی در واقع ورود یک کالا، که کاملاً جنبه‌ی اقتصادی دارد، می‌تواند صرف‌نظر از مثبت یا منفی بودن نتایج آن، فرهنگ خاص خود را نیز منتقل نماید، که به نوعی به توسعه‌ی فرهنگی؛ به معنای ایجاد گوناگونی در فرهنگ منجر می‌شود.

در هر حال، باید توجه داشت که جنبه‌های مختلف زندگی انسان، تأثیر مستقیمی به یکدیگر می‌گذارد و نمی‌توان این تعاملات را نادیده گرفت.

جواب سؤال ۵:

انقلاب اسلامی در برخی حوزه‌های کلان، در امر نهادسازی و نهادینه‌سازی توسعه‌ی فرهنگی موفق بوده است. (نهادینه‌سازی یعنی؛ تثبیت حرکت یک فعالیت و محکم شدن شالوده‌ی آن و نهادسازی یعنی؛ وجود ساختاری که توانایی برون داد داشته باشد. انقلاب اسلامی چه در نهادسازی و چه در نهادینه‌سازی توسعه‌ی فرهنگی، توانسته است دین را به عنوان یک مؤلفه‌ی مهم وارد عرصه‌های متنوع حیات بشر نموده و در این زمینه الگوی جدیدی را به دنیا عرضه نماید. البته جهانیان نیز این الگو را مشاهده کرده و به مطالعه نشسته‌اند اما این امر دلیلی بر پذیرش این الگو و به رسمیت شناختن آن نخواهد بود. عمق یافتن فهم دینی مردم، افزایش احساس معنویت و گسترش نفوذ آن در

۱۱۲ مخاطبان از جمله تأثیرات فرهنگی انقلاب ما بوده که به دیگر ملل جهان نیز منتقل شده است؛ آن هم در دنیایی که به سرعت به سوی ماشینیسم و حیاتی بدون روح در حال حرکت است. در هر حال انقلاب اسلامی در این زمینه، تا حدودی موفق بوده است.

ولی اگر بخواهیم نگاهی آسیب‌شناسانه به این موضوع داشته باشیم، انقلاب اسلامی در نهادینه کردن روند توسعه‌ی فرهنگی در جامعه‌ی ایرانی به موفقیت چندانی دست نیافته، و به همین دلیل در سال‌های اخیر «تفکر حضور دین در عرصه‌های مختلف زندگی» به طور جدی به چالش کشیده شده است. این امر حکایت از عدم نهادینه شدن چنین نگرشی در سطح جامعه دارد و از سوی دیگر، انقلاب اسلامی در نهادسازی برای توسعه‌ی فرهنگی نیز از موفقیت شایان توجهی برخوردار نبوده است. این امر، به معنای نگاه ابزاری داشتن به سازمان‌ها و نهادهای فرهنگی نیست، بلکه به معنای طراحی سیستم و سازوکاری است که بتواند به شکل فعال به فرهنگ‌سازی بپردازد که این فرهنگ‌سازی شامل تمام جوانب زندگی انسانی گردد و وجود خلأهای متنوع فرهنگی در جامعه از نشانه‌های عدم نهادسازی در جهت توسعه‌ی فرهنگی است.

بحث تهاجم فرهنگی که از دهه هفتاد شمسی، توسط مقام معظم رهبری مطرح گردید نیز ناظر بر عدم نهادسازی و عدم نهادینه‌سازی توسعه‌ی فرهنگ توسط انقلاب اسلامی است.

جواب سؤال ۶:

پیروزی انقلاب اسلامی فصول جدیدی را در مباحث علوم انسانی گشود که از جمله‌ی آن می‌توان به مقوله‌ی اسلام‌گرایی اشاره کرد. یعنی در پایان قرن ۲۰ دنیا به این نتیجه رسیده بود که دین امری فردی است و رابطه‌ای شخصی میان فرد و خدای اوست. بنابراین اداره‌ی امور جامعه در تمام ابعاد آن بر عهده‌ی عقل بشری است. در واقع دنیای تفکر در این دوران، به طور جدی به دو مقوله‌ی سکولاریسم و عقل محوری، به عنوان آخرین و کارآمدترین راه‌حل‌ها می‌نگریست، که این دو مبحث نیز در پرتو دیدگاه اومانیسیم - انسان‌گرایی - معنا می‌یافت. در چنین فضایی که حذف دین از صحنه‌ی زندگی به گفتمان مسلط بر اذهان اندیشمندان بدل شده بود و در منطقه‌ای بااهمیت فوق‌العاده راهبردی مانند «خاورمیانه» حرکتی ایجاد نمود که آن دیدگاه مسلط و حاکم

۱۱۳ را به چالش کشید و اندیشه‌ی سومی را مطرح ساخت - که پس از زوال اندیشه‌ی مارکسیسم، به عنوان یگانه رقیب اندیشه‌ی لیبرالیسم، در حال خودنمایی است و ارکان لیبرالیسم را به لرزه درآورده است. و این اتفاق نیز، تنها به محدوده‌ی جغرافیایی ایران محدود نشده، و به سراسر جهان و خصوصاً نقاطی که تجمعی از مسلمانان در آن استقرار یافته‌اند، سرایت کرده است و آنها را تشویق به نگرشی نوین به دین، زندگی، فرهنگ و... نموده است. در هر حال، تحول فوق، تأثیری است که انقلاب اسلامی بر فرهنگ عمومی جهان برجای گذارده است و از این جهت که دنیا را رویاروی تحولی بنیادین قرار داده، نقش بسیار مهمی در توسعه‌ی فرهنگی در گستره‌ی جهانی داشته است.

جواب سؤال ۷:

اگر آسیب‌شناسی که در جواب سؤالات قبلی گفته شد را مدنظر قرار دهیم و عملکرد انقلاب اسلامی را در نهادسازی و نهادینه‌سازی توسعه‌ی فرهنگی، مورد توجه قرار دهیم، باید گفت: اولین پیش شرط در توسعه‌ی فرهنگی در هر جامعه‌ای این است که یک خودباوری عمومی و ملی ایجاد شود و جامعه نیز، از مرعوب بودن در مقابل تمدن‌های دیگر بپرهیزد که چنین حالتی در میان مردم و نخبگان ما حاکم نیست و متأسفانه، اکثر اندیشمندان ما عادت به مصرف‌کنندگی تولیدات ذهنی و فرهنگی سایر تمدن‌ها دارند. مصرف و توزیع افکاری که در بسترهای سکولار و انسان‌مدار به بار نشست است. دومین شرط، شناختن امکانات بومی یک جامعه است که با توجه به آن امکانات درصدد پاسخ‌گویی به نیازهای مختلف جامعه و از جمله؛ نیازهای فرهنگی برآییم. اگر امکانات بومی به طور کامل شناخته نشود، طبیعی است که در پاسخ‌گویی به نیازها نیز دچار مشکل می‌شویم. لازمه‌ی استمرار حیات یک جامعه، شناختن خلأها و همچنین تلاش در جهت جبران و پرکردن آن توسط نهاده‌های بومی است، زیرا پاسخ ما به نیازهای خود، متفاوت از پاسخ یک اندیشمند غربی به نیازهای ماست.

اندیشمند غربی، با توجه به نیازهای جامعه‌ی خویش اقدام به تولید علم و عرضه‌ی تفکر و کالاهای فرهنگی مانند؛ فیلم و نوشتن کتاب و... می‌نماید که این پاسخ منطبق و متناسب با آن نیازهاست و تناسبی با نیازهای تمدنی ما ندارد.

اگر ما به نیازهای فرهنگی مردم خود پاسخ مناسب ندهیم، شهروند ما برای تأمین نیازهای خویش، متوجه تولیدات فرهنگی غیر بومی می‌گردد.

شرط دیگر توسعه‌ی فرهنگی وجود ساختار مناسب نقد و بررسی است. نقد، در واقع به عنوان بخشی از توسعه‌ی فرهنگی عمل می‌کند که همواره نسبت میان فاصله‌ی کنونی جامعه و اهداف آن را می‌سنجد و سلامت حرکت توسعه‌ی فرهنگی را تضمین می‌کند.

یکی دیگر از شرایط توسعه‌ی فرهنگی «علم محوری» است؛ علم محوری به این معناست که ما بتوانیم ضمن شناخت نیازهای خود، روش‌های بهره‌وری از امکانات موجود در جهت رفع نیازهای خود را نیز کشف کنیم و مجموعه‌ی این شناخت‌ها را به عنوان دانش محترم بداریم. بنابراین هر گونه ناتوانی در این فرایند به این معناست که ما دارای امکانات و نیازهایی هستیم که نمی‌توانیم بین امکانات موجود و رفع نیازهای خود، ارتباط مناسب برقرار کنیم.

این موارد پیش شرط‌هایی هستند که توسعه‌ی فرهنگی، در چنین بسترهایی شکل می‌گیرد.

جواب سؤال ۸:

دو مفهوم «سنت» و «مدرنیته» مفاهیمی است که در واقع از فرهنگ غربی وارد فرهنگ ما شده است. انسان غربی از زمانی که رنسانس را طی کرد و قدم در عرصه‌ی دنیای جدید گذارد، آنچه را که مربوط به گذشته و قبل از رنسانس بود «سنت» نامید و هر چه را که مربوط به آینده و فرداست، «مدرنیته» نام نهاد. به تعبیری دیگر، دنیای کهنه و دنیای نو را از یکدیگر مجزا ساخت.

اگر ما بخواهیم این مفاهیم را بر جامعه‌ی ایرانی منطبق نماییم، دچار تناقض خواهیم شد. انسان غربی هر آنچه را که کهنه بود، فاقد ارزش دانسته و صرفاً به عنوان یک میراث فرهنگی مطرح نموده است و برعکس، هر چه را که جدید است، به عنوان یک ارزش پذیرفته و قدیمی بودن را به مثابه‌ی ضد ارزش قلمداد کرده است.

بدین ترتیب، دیروز برای امروز و امروز برای فردا هیچ جذابیتی نخواهد داشت و همواره همه چیز باید در حال نو شدن باشد و هر چه امری مربوط به گذشته است باید به

حال آنکه، محوری‌ترین شاخصه‌ی انقلاب اسلامی، بحث دین است. دین امر جدیدی نیست و در قرن‌های گذشته ایجاد شده است. اگر ما بخواهیم دین را مسأوی سنت بدانیم، بنابراین باید دین را به عنوان یک ضد ارزش محسوب کنیم، که به هیچ عنوان نمی‌توانیم چنین چیزی را بپذیریم. از سوی دیگر، مبحث اجتهاد در دیدگاه شیعه، از این ویژگی برخوردار است که قادر به پاسخ‌گویی نیازهای جدید انسان باشد و هر روز نو گردد و به عبارتی؛ در تاریخ زندگی نکند. پس از این لحاظ، دین می‌تواند پدیده‌ای نو باشد؛ بنابراین دین نه پدیده‌ای سنتی است و نه پدیده‌ای مدرن محسوب می‌شود.

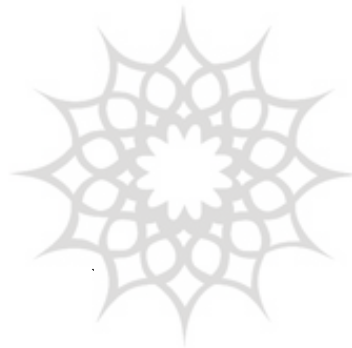
تقسیم‌بندی سنت و مدرنیسم در جامعه‌ی غربی، دارای مفاهیم وسیعی است، زیرا گذشته‌ای را کنار زده و فردایی را پیش روی خود گشوده است. حال آنکه عمده‌ترین شاخصه‌های مثبت ما، مانند عوامل تمدن ایرانی و اسلامی مربوط به گذشته است و دنیای مدرن امروزی، جز تقلید، رد آورد دیگری برای ما ندارد ما در بهترین حالت هم، مقلد دنیای جدید بوده‌ایم نه مبتکر آن.

ما مذهب را یک امر محوری می‌دانیم، در حالی که برخی از اندیشمندان غربی، آن را امری سنتی می‌دانند و به همین دلیل، برخی از آنها انقلاب اسلامی را رویکردی به سنت ارزیابی می‌کنند. که این دیدگاه از زاویه‌ی نگرش انقلاب اسلامی قابل پذیرش نیست و در واقع جامعه‌ی ایرانی به سنت باز نگشته، بلکه به خود و اندوخته‌های مثبت خود در گذشته رجوع نموده است.

روح مدرنیته در این چند جمله خلاصه می‌شود که اولاً «خدا» یک امر ذهنی است و دین یک رابطه‌ی شخصی است و انسان محور جهان است؛ آن هم انسانی که متکی بر عقل سودانگار است و انسان در مقابل هیچ کس پاسخگو نیست و تنها عامل مشروعیت وی هم قدرت اوست. چنین تفکری، برای یک جامعه‌ی دین مدار قابل قبول نیست. امروزه، یکی از تجلیات مدرنیته، کشور ایالات متحده‌ی آمریکا است که با تکیه بر قدرت رسانه‌ای و اقتصادی خود به دنبال استیلای بر عالم و نیز بسط سیطره‌ی استکباری بر جهان است. لاجرم، انقلاب ما با این نگاه و عملکرد تقابل دارد و از این جهت، ممکن است انقلاب اسلامی، پدیده‌ای ارتجاعی محسوب شود. حال آنکه، انقلاب اسلامی به دنبال ایجاد نظم و شالوده‌ای جدید در جهان است؛ نه آنکه قصد بازگشت به نظم سابق را

۱۱۶ داشته باشد؛ بلکه مدعی آن است که دین می‌تواند با توجه به نیازهای امروز بشریت، پاسخ‌گوی مشکلات روز نیز باشد.

با توجه به چنین دیدگاهی، انقلاب اسلامی ایران، با این رویکرد و تعریف مدرنیسم مخالف است؛ زیرا دین را یک امر کهنه و دور ریختنی نمی‌داند و آن را امری جاری، زنده و سیال می‌داند که قادر است، راه‌گشای بسیاری از بن‌بست‌های بشریت امروز باشد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی